

جنبش مستقل کارگری در پیکار دمکراتیک

فهرست مطالب:

وظایف فوری جنبش ما
استبداد و پرولتاریا
طبقه کارگر و دمکراسی بورژوائی
وظایف دمکراتیک پرولتاریای انقلابی
وظایف ما و شورای نمایندگان کارگران

پیش از آنکه بخوانید:

لنین بسیار نوشته است و آثاری چون «چه باید کرد؟»، «دولت و انقلاب» و دیگر نوشته های عمده وی در میان انقلابیون سوسیالیست متداول و شناخته شده اند. این آثار، علیرغم پاسخگویی به مسائل مشخص دوران خود، دارای محتوی عام تری در زمینه بسط سوسیالیسم علمی نیز می باشند. ولی آن نوشته هایی که کمتر مورد توجه قرار گرفته است، مقالات متعددی است که به جزئیات مبارزه طبقاتی می پردازد و حجم کلیات ۴۵ جلدی آثار وی را تشکیل می دهد. این مقالات، گرچه بازگوی درک لنین از سوسیالیسم علمی بطور کلی است، ولی عمدتاً اصالت وی را در برخورد به مسائل مشخص روزمره پیکار دمکراتیک نشان می دهد. تحلیل مشخص از شرایط مشخص، پرداختن به مسائل مشخص پیکارگران و ارائه راه حل مشخص به آن، از دیدگاه سوسیالیسم علمی و نه پراکندن شعارهای عام؛ این درسی است که از مبارزات طولانی لنین می آموزیم. مقالات این دفتر، که در دوران قبل و طی انقلاب ۱۹۰۵، دوران رشد مبارزات دمکراتیک برای سرنگونی استبداد، نگاشته شده است، نمودار روشی موشکاف در مبارزات سیاسی است که با حفظ چشم اندازی روشن از هدف نهایی یعنی دستیابی به جامعه بی طبقه، همواره نسبت به نیازهای روزمره جنبش کارگری حساس باقی می ماند و در همان حال، کوشش خویش را در ارتقاء مبارزات از سطح موجود به سطوح بالاتر، متمرکز می سازد.

مبارزات دمکراتیک نزد لنین، واقعیت جاری در جامعه و لازمه تشکل، رشد سیاسی و پیشروی مبارزات طبقه کارگر بود. به زعم وی این طبقه، به همراه سوسیال دمکراتهای روسیه، می بایستی پیشگام و هدایت کننده این مبارزات باشد.

با اینکه لنین تا سال ۱۹۱۷ همواره انقلاب روسیه را ماهیتاً بورژوائی تصویر می نمود، وی هرگز رهبری این انقلاب را به بورژوازی محول نمی کرد و آن را نه همچون دورانی تاریخی، بلکه بمثابة راهگشای مبارزه انقلابی پرولتاریا محسوب می داشت. مایه زندگی سیاسی وی، همانا بیان تمایزات طبقاتی در جامعه و پیشبردن مبارزات مستقل دمکراتیک کارگران و سوق دادن آن به سوی خواسته های انقلابی بوده است.

دولت موقت انقلابی، که در نتیجه قیام مسلح توده ای به قدرت می رسد، همچون تضمینی برای تداوم مبارزه و حفظ و توسعه دستاوردهای آن همواره برای لنین، پله مهمی از این ترکیب دمکراتیک - انقلابی محسوب می گشت. ولی هنگامی که دولت موقت «کرنسکی» پیشروی جنبش انقلابی را مسدود کرده بود، لنین در طرح شعار «سرنگونی دولت موقت و انتقال تمامی قدرت به شوراها»، لحظه ای تردید نمود. بدین ترتیب، وی توانست نظر شوراهای کارگران، سربازان و دهقانان را به مواضع بلشویکی جلب کند تا با اعمال قدرت مستقیم خویش، دولت موقت را به سرعت به زوال کشانند.

هدف ما از نشر ترجمه این دسته از مقالات لنین، البته تشویق مبارزین به قبول بدون قید و شرط کلیه آنچه که وی درباره پیکار دمکراتیک و سیر انقلاب روسیه می گوید نیست. از این کمتر، قصد ما کوشش در انطباق قالبی حوادث انقلابی روسیه بر شرایط امروز ایران می باشد. مراد، ارائه سندی است که معرف روش پیشگفته برخورد لنین به مسائل سیاسی باشد. و نیز این مقالات، دستکم از یک نظر دیگر برای پیکارگران انقلابی طبقه کارگر ایران آموزنده است، و آن اینکه لنین همواره تأکید را بر استقلال طبقه کارگر از کلیه جریانات بورژوازی و خرده بورژوازی می نهاد، نه بر مخلوط کردن منافع متضاد طبقات: اتحاد آری، ولی با حفظ استقلال سیاسی طبقه انقلابی، و با آنانکه در عمل مبارزه می کنند.

مقاله اول این دفتر، از جلد ۴ و سه مقاله بعدی از جلد ۸ کلیات و آخرین مقاله از جلد ۱۰ کلیات آثار لنین به زبان انگلیسی، به فارسی برگردانده شده است.

« اتحاد کارگر »

فروردین ۱۳۵۸

به سوی پیوند سوسیالیسم علمی با جنبش کارگری ایران

وظایف فوری جنبش ما

سوسیال دمکراسی روسیه کراراً وظیفه فوری سیاسی حزب طبقه کارگر روسیه را سرنگونی رژیم خودکامه و به دست آوردن آزادی سیاسی اعلام کرده است. این وظیفه بیش از پانزده سال پیش توسط نمایندگان سوسیال دمکراسی روسیه - اعضای گروه رهایی کار(۱) - بیان شد و دو سال و نیم پیش توسط نمایندگان سازمانهای سوسیال دمکراتیک روسیه که در بهار سال ۱۸۹۸، حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه را بنیان نهادند، قاطعانه به تصویب رسید. امروزه علیرغم این اعلام مواضع مکرر، مسئله وظایف سیاسی سوسیال دمکراسی در روسیه باز برجسته است. بسیاری از نمایندگان جنبش ما تردید خود را نسبت به درستی پاسخ فوق به مسئله ابراز می دارند. ادعا می شود که مبارزه اقتصادی نقش غالبی دارد؛ بدین ترتیب وظایف سیاسی پرولتاریا جانبی تلقی می شود و خلاصه و محدود می گردد؛ حتی گفته می شود صحبت از تشکیل حزب مستقل طبقه کارگر در روسیه صرفاً تکرار گفته کس دیگری است و اینکه کارگران باید صرفاً به مبارزه اقتصادی بپردازند و سیاست را به روشنفکران در اتحاد با لیبرالها، محول سازند. آخرین موعظه این آیین جدید (کردو(۲) ی رسوا) به این خلاصه می شود که پرولتاریای روسیه

هنوز به سن بلوغ نرسیده است؛ بدین ترتیب برنامه سوسیال دمکراتیک کاملاً رد می شود. رابوچایا میسل (۳) (بخصوص در «ضمیمه» جداگانه اش) نیز در عمل همین نظر را دارد. سوسیال دمکراسی روسیه دوران پرنوسان و متزلزلی را طی می کند، تا حدی که به نفی خود می پردازد. از یک سو جنبش طبقه کارگر از سوسیالیسم جدا نگاه داشته می شود؛ به کارگران کمک می شود که به دنبال مبارزه اقتصادی روند، بدون اینکه در توضیح اهداف سوسیالیستی و وظایف سیاسی جنبش بطور کلی هیچ یا تقریباً هیچ اقدامی به عمل آید. از سوی دیگر سوسیالیسم از جنبش کارگری جدا نگاه داشته می شود؛ سوسیالیست های روسیه مجدداً و بیش از پیش صحبت از این می کنند که مبارزه علیه دولت اجباراً باید تماماً توسط روشنفکران صورت پذیرد، چون کارگران خود را به مبارزه اقتصادی محدود می سازند.

به نظر ما سه عامل موجب فراهم آمدن این اوضاع حزن انگیز شده است. نخست اینکه سوسیال دمکراتهای روسیه مرحله اولیه فعالیت خود را صرفاً به کار درون محفلهای تبلیغی محدود کردند. هنگامی که در بین توده ها دست به تهییج زدیم، گاهی قادر نبودیم از کشیده شدن به حد دیگر افراط جلوگیری کنیم. دوم آنکه در فعالیت اولیه خود، غالباً مجبور بودیم در دفاع از حق موجودیتمان علیه هواداران ناردنیاولیا (۴) که درکشان از «سیاست» همانا فعالیت جدا از جنبش طبقه کارگر و تقلیل آن صرفاً به مبارزه توطئه گرانه بود، مبارزه کنیم. در رد این نوع سیاست، سوسیال دمکراتها به افراط کشیده شدند، سیاست را تماماً به پس سوق دادند. سوم اینکه فعالیت در محدوده محفلهای کوچک محلی کارگری موجب شد که سوسیال دمکراتها توجه کافی به لزوم تشکیل یک حزب انقلابی مبذول ندارند، حزبی که تمامی فعالیتهای گروههای محلی را با یکدیگر ترکیب کند و بدینسان امکان دهد کار انقلابی در مجرای صحیح سازمان یابد. غالب بودن فعالیت جدا افتاده، طبیعتاً با غالب بودن مبارزه اقتصادی در پیوند است.

حاصل این شرایط تمرکز فعالیتها تنها در یک جنبه از جنبش بود. گرایش «اکنونیستی» (۵) (البته اگر بتوان از آن به عنوان یک «گرایش» سخن گفت) سعی کرده است که این محدودیت را به سطح یک تئوری ویژه ترفیع دهد و بدین منظور از برنشتاینیسم (۶) و «انتقاد از مارکسیسم» مرسوم، که همان ایده های کهنه بورژوایی را با برچسب جدیدی به فروش می گذارد، استفاده می کند. این کوشش ها به تنهایی خطر تضعیف پیوند جنبش طبقه کارگر با سوسیال دمکراسی روسیه را که پیشاهنگ مبارزه برای کسب آزادی سیاسی است، فزونی بخشیده است. فوری ترین وظیفه جنبش ما مستحکم کردن این پیوند است.

سوسیال دمکراسی بمثابه ترکیبی از جنبش طبقه کارگر و سوسیالیسم وظیفه خود را در خدمت منفعل به جنبش طبقه کارگر، در هر مرحله مجزا از تکاملش نمی بیند، بلکه به نمایندگی از منافع تمامی جنبش، هدف نهایی و وظایف سیاسی آن را به جنبش نشان می دهد و از استقلال سیاسی و ایدئولوژیک آن حفاظت می نماید. جنبش طبقه کارگر با جدا شدن از سوسیال دمکراسی، خرده بورژوایی و بطور اجتناب ناپذیری بورژوایی می شود. طبقه کارگر با مبارزه صرفاً اقتصادی، استقلال سیاسی خود را از دست می دهد، دنباله روی احزاب دیگر می شود و این اصل مهم را که «رهایی طبقه کارگر باید توسط خود طبقه کارگر به دست آید» (۷) به دور می افکند. در هر کشور دورانی وجود داشته است که در آن جنبش طبقه کارگر و سوسیالیسم، جدا از هم، هر یک ره خود می پیمود و در همه کشورها این جدایی سوسیالیسم و جنبش طبقه کارگر، هر دو را تضعیف کرده است. در همه کشورهای تنها ترکیب سوسیالیسم با جنبش طبقه کارگر پایه استواری را برای هر دو به وجود آورده است. اما در هر کشور این ترکیب سوسیالیسم با جنبش طبقه کارگر در روندی تاریخی و مسیری منحصر به فرد، مطابق شرایط زمانی و مکانی موجود، تکامل یافته است. در روسیه لزوم ترکیب سوسیالیسم و جنبش طبقه کارگر در تئوری از مدتها پیش

اعلام شده بود، ولی اکنون این امر در حال اجرا شدن است. این روندی است بس دشوار و بنابراین نوسانات و تزلزل های همراه با آن نباید تعجب آور باشد.
از گذشته چه درسی می توان آموخت؟

تمامی تاریخ سوسیالیسم روسیه شرایطی را فراهم آورده است که در آن فوری ترین وظیفه، مبارزه علیه حکومت خوکامه و به دست آوردن آزادی سیاسی است. جنبش سوسیالیستی ما توجه خود را به اصطلاح، بر مبارزه علیه استبداد متمرکز کرد. از طرف دیگر تاریخ نشان داده است که جدایی اندیشه سوسیالیستی از پیشاهنگان طبقه کارگر، در روسیه از هر کشور دیگری بیشتر است و اگر شرایط موجود ادامه پیدا کند جنبش انقلابی در روسیه محکوم به ناتوانی است. این شرایط است که سوسیال دموکراسی را برای انجام وظیفه خطیری فرا می خواند: آغستن توده های پرولتاریا به ایده های سوسیالیستی و آگاهی سیاسی، و سازمان دادن حزبی انقلابی که با جنبش خودانگیخته طبقه کارگر به نحوی جداناپذیر در پیوند باشد. سوسیال دموکراسی روسیه در این راه گامهای زیادی برداشته است، اما بسی بیش از این باید در این جهت کار کرد. با رشد جنبش، میدان فعالیت سوسیال دموکراتها وسیع تر و کارها متنوع تر می شود و تعداد هر چه بیشتری از فعالین جنبش کوشش خود را در جهت انجام وظایف ویژه مختلفی که نیازهای روزمره تبلیغ و تهییج به پیش می کشد، متمرکز می سازند. این پدیده، کاملاً طبیعی و اجتناب ناپذیر است. اما باید بخصوص مراقب باشیم که مبادا این فعالیتها و شیوه های ویژه مبارزه، به خودی خود تبدیل به هدف گردند و فعالیتهای تدارکاتی، عمده و بمثابة تنها نوع فعالیت شناخته شوند.

وظیفه عمده و اساسی ما تسهیل رشد سیاسی و سازمانیابی سیاسی طبقه کارگر است. کسانی که این وظیفه را ناچیز می شمارند و همه وظایف و شیوه های ویژه مبارزه را تابع آن قرار نمی دهند، در راه اشتباهی گام برمی دارند و به جنبش زیان جدی می رسانند. اینها در وهله اول همان کسانی هستند که در مبارزه علیه دولت، انقلابیون را تنها به بکار گرفتن نیروی محفلهای منفرد مخفی جدا از طبقه کارگر، فرا می خوانند و در وهله دوم کسانی که محتوی و وسعت تبلیغ، تهییج و سازماندهی را محدود کرده، تصور می کنند بهتر است که کارگران را تنها در لحظات استثنایی حیاتشان و در فرصتهای بزمی به «سیاست» دعوت کرد، آنانکه با دلواپسی، کسب امتیازات جزئی از استبداد را جایگزین مبارزه علیه آن می کنند و به حد کافی برای ارتقاء دادن این خواسته ها و امتیازات جزئی به سطح یک مبارزه پیگیر و پرشور یک حزب انقلابی طبقه کارگر علیه حکومت خودکامه، کوشش نمی کنند.

رابوچایا میسل دائماً در انواع مایه ها برای کارگران نغمه سرمی دهد که «متشکل شوید!»؛ و همه هواداران گرایش «اکنونیستی» این نغمه را بازمی خوانند. ما البته به این فراخوان مهر تصدیق می زنیم ولی اینرا نیز اضافه می کنیم: متشکل شوید! اما نه فقط در انجمنهای تعاونی، برای صندوق اعتصاب و در محفلهای کارگری، بلکه همچنین در یک حزب سیاسی و برای مبارزه مصممانه علیه حکومت خودکامه و علیه تمامی جامعه سرمایه داری. بدون چنین تشکیلاتی، پرولتاریا هرگز به مبارزه آگاهانه طبقاتی نخواهد رسید؛ بدون چنین تشکیلاتی، طبقه کارگر محکوم به ناتوانی است. طبقه کارگر تنها به کمک صندوق اعتصاب، محفلهای مطالعه و انجمنهای تعاونی، هرگز قادر نخواهد بود رسالت عظیم تاریخی خود، یعنی رها ساختن خود و تمام مردم روسیه از یوغ بردگی سیاسی و اقتصادی را به انجام رساند. تاکنون هیچ طبقه ای در تاریخ بدون تحویل دادن رهبران سیاسی و نمایندگان برجسته خود، که قادر به سازماندهی جنبش و رهبری آن باشند، به قدرت نرسیده است. طبقه کارگر روسیه دیگر نشان داده است که می تواند چنین مردان و زنانی را تحویل دهد. مبارزه ای که در ظرف پنج یا شش سال اخیر بدین وسعت رشد کرده است، نیروی انقلابی بالقوه عظیمی را در طبقه کارگر آشکار می سازد و نشان می دهد که بیرحمانه

ترین اقدامات ظالمانه دولت نه تنها از تعداد کارگرانی که به سوسیالیسم، آگاه سازی سیاسی و مبارزه سیاسی روی می آورند نمی کاهد، بلکه برعکس به آن می افزاید. کنگره ای که رفقای ما در سال ۱۸۹۸ منعقد کردند، به درستی وظایف ما را تعیین نمود، بدون اینکه صرفاً گفته های دیگران را تکرار کند و اشتیاق «روشنفکران» را ابراز نماید... ما باید با عزم راسخ در جهت انجام این تکالیف بکار پردازیم و مسئله برنامه حزب، تشکیلات و تاکتیک را در دستور روز قرار دهیم. ما تاکنون نظراتمان را در مورد اصول اساسی برنامه مان بیان کرده ایم و البته در اینجا فرصت برای تشریح جزئیات آن موجود نیست. ما در شماره های آینده یک رشته مقالات به مسئله تشکیلات که از زمره مسائل داغ است، تخصیص خواهیم داد. از این لحاظ ما بطور قابل ملاحظه ای از فعالین قدیمی جنبش انقلابی روسیه عقب تر هستیم. باید این نقص را صریحاً تصدیق کنیم و تمامی سعی مان را در جهت طرح روشهایی برای مخفی کاری بیشتر در کارمان، ترویج منظم شیوه های مناسب کار و روشهای مناسب اغفال ژاندارمها و فرار از دام پلیس بکار بندیم. باید افرادی را تعلیم دهیم که نه فقط عصرهای بیکاری بلکه تمام زندگی شان را وقف انقلاب کنند، باید آنچنان سازمان بزرگی بسازیم که در آن تقسیم کار اکید برای اشکال مختلف کار ممکن باشد. بالاخره در مورد مسائل تاکتیکی، ما خود را به نکات زیر محدود می کنیم: سوسیال دمکراسی دست و پای خود را با محدود کردن فعالیتهای خود به یک طرح و شیوه از پیش ساخته مبارزه سیاسی نمی بندد، بلکه تمام روشهای مبارزه را به رسمیت می شناسد، به شرطی که این روشها با نیروهای در اختیار حزب مطابقت داشته باشد و امر به دست آوردن بهترین نتایج ممکن تحت شرایط موجود را آسان سازد. اگر یک حزب شدیداً متشکل داشته باشیم، می توانیم یک اعتصاب ساده را به یک تظاهرات سیاسی، به یک پیروزی سیاسی بر دولت تبدیل کنیم. اگر یک حزب شدیداً متشکل در اختیار داشته باشیم، یک شورش محلی می تواند به یک انقلاب پیروزمند بدل شود. باید در نظر داشته باشیم که مبارزه با دولت بر سر خواسته های جزئی و کسب چند امتیاز، صرفاً بمثابه کشمکش جزئی با دشمن است و زمان نبرد قطعی باید فرا رسد. در مقابل ما، قلعه دشمن با همه قدرتش قد راست کرده است که باران گلوله و آتش را بر سر ما می ریزد و بهترین رزمندگان ما را درو می کند. باید این قلعه را فتح کنیم و چنین خواهیم کرد، اگر تمام نیروهای پرولتاریا که برمی خیزد و تمامی نیروهای انقلابی روسیه در حزبی که دربرگیرنده هر آنچه در روسیه حیاتی و صدیق است، متحد شود. تنها آن زمان است که این پیشگویی کارگر انقلابی روس پیوتر آلکسیف(۸) به حقیقت خواهد پیوست: «بازوی پرتوان میلیونها کارگر بلند خواهد شد و یوغ استبداد را که با سرنیزه سربازان محافظت می شود، خرد خواهد کرد!»

ایسکرا (۹) شماره ۱

دسامبر ۱۹۰۰

استبداد و پرولتاریا

روسیه موج نوینی از جنبش مشروطه را تجربه می کند. نسل ما تا به امروز شاهد چنین غلیان سیاسی نبوده است. روزنامه های علنی، بوروکراسی را مورد حمله قرار می دهند و خواهان شرکت نمایندگان مردم در دستگاه دولتی و اصلاحات لیبرالی می باشند. انواع جلسات مأموران زمستوو(۱۰)، پزشکان، وکلا، مهندسين، کشاورزان، اعضای انجمنهای شهری و غیره و غیره قطعنامه هایی را می گذرانند که کم و

بیش صریحاً، خواهان یک قانون اساسی است. خواسته‌های پرشور برای آزادی و اتهامات سیاسی که جسارت آن برای عوام روس غیرعادی است، از هر گوشه و کنار به گوش می‌رسد. تجمعات لیبرالی، تحت فشار کارگران و جوانان رادیکال، تبدیل به جلسات عمومی علنی و تظاهرات خیابانی می‌شود. نارضایتی‌های نهانی، اکنون آشکارا بخشهای وسیعی از پرولتاریا و تهیدستان شهر و روستا را به هیجان می‌آورد. اگر چه پرولتاریا نقش نسبتاً کوچکی در مظاهر بس چشمگیر و تشریفاتی جنبش لیبرالی ایفا می‌کند و گرچه به نظر می‌رسد که از کنفرانسهای مؤدبانه شهروندان متین قدری به دور است، با این حال، تمام شواهد گواه بر این حقیقت است که کارگران به جنبش سخت علاقه مندند. همه چیز گواه بر این حقیقت است که کارگران مشتاق جلسات بزرگ عمومی و تظاهرات علنی خیابانی اند. گویی پرولتاریا خود را به کنار می‌کشد، با دقت موضع خود را می‌سنجد، نیروهایش را گردآوری می‌کند و در مورد این مسئله که آیا زمان مبارزه قطعی برای آزادی رسیده است، تصمیم می‌گیرد.

ظاهراً، موج هیجان لیبرالی تا حدی رو به فروکش کردن است. شایعات و گزارشات مطبوعات خارجی، دایر بر غلبه ارتجاعیون بر متنفذترین محافل درباری، در حال تأیید شدن است. فرمان نیکلای دوم که چند روز قبل منتشر شد، سیلی محکمی بر صورت لیبرالها (۱۱) بود. تزار خیال مقاومت و حفظ رژیم استبدادی را در سر دارد. وی خواهان تغییر شکل دولت نیست و به هیچ وجه قصد دادن قانون اساسی را ندارد. او انواع اصلاحات کاملاً ناچیز را وعده و فقط وعده می‌دهد. البته هیچ ضمانتی در مورد اجرای واقعی این اصلاحات در کار نیست. محدودیت پلیس علیه روزنامه‌های لیبرالی، هر روز و هر ساعت تشدید می‌شود. کلیه تظاهرات آزاد مجدداً، و چه بسا با شدت بیشتری سرکوب می‌شود. اعضای لیبرال زمستوو و انجمنهای شهری، مخصوصاً آن مأمورانی که نقش لیبرال را ایفا می‌کنند، دوباره تحت فشار قرار گرفته‌اند. روزنامه‌های لیبرال به دلسردی دچار شده‌اند و از آنجا که جرأت چاپ مطالب دریافت شده را ندارند، از مخبرینشان پوزش می‌طلبند.

کاملاً امکان پذیر است که موج پرتلاطم لیبرالی به همان سرعت که با کسب اجازه از اسویانوپولک میرسکی (۱۲) رشد کرد، با ممنوعیت اخیر فروکش کند. بایستی بین آن علل ریشه‌ای که به ناچار و بطور اجتناب ناپذیر - و در آینده بیشتر و بیشتر - منجر به مخالفت و مبارزه علیه استبداد می‌شود، و موجبات جزئی جوش و خروش زودگذر لیبرالی، تمایز قائل شد. علل ریشه‌ای منجر به جنبشهای توده‌ای ریشه‌ای، نیرومند و پایدار می‌شوند. علل جزئی گاهی تعویض کابینه و یا ساعتی پس از هر واقعه تروریستی، کوشش متداول دولت در پی گرد سیاست «رواه مکار» می‌باشد. ترور پلو (۱۳) برای سازمان تروریستی، به وضوح، به بهای کوششی بسیار زیاد به وقوع پیوست و متضمن تدارک طولانی بود. موفقیت این عمل تروریستی، خود به نحوی خیره‌کننده، تجربه تمامی تاریخ جنبش انقلابی روسیه را تأیید و ما را از چنین شیوه‌های مبارزه برحذر می‌دارد. تروریسم روسی همواره یک شیوه مبارزه بخصوص روشنفکری بوده است. هر آنچه بتوان پیرامون اهمیت تروریسم، نه به عنوان جانشین جنبش مردم، بلکه در پیوند با آن سخن گفت، حقایق به نحو انکار ناپذیری گواه برآنند که در کشور ما ترور سیاسی فردی هیچگونه وجه مشترکی با اعمال قهرآمیز مردم ندارد. در جامعه سرمایه‌داری جنبش توده‌ای تنها به صورت جنبش کارگران امکان دارد. این جنبش در روسیه، طبق قوانین مستقل خود در حال گسترش است. مسیر ویژه خود را می‌پیماید. عمق و وسعت می‌یابد و از یک فروکش موقتی به یک موج سرکش نوین گذر می‌کند. این تنها موج لیبرالی است که اکیداً همراه با خلق و خوی وزرای مختلف که تغییرشان توسط بمب تسریع می‌شود، بالا و پایین می‌رود. پس شگفتی نیست که در کشور ما طرفداری از تروریسم، چه بسیار در میان نمایندگان لیبرال (یا رادیکال نمای) اپوزیسیون بورژوازی، به چشم می‌خورد. جای تعجبی نیست

که در میان روشنفکران انقلابی، کسانی که بیش از همه (به مدت طولانی یا برای لحظه ای) ممکن است به تروریسم کشانده شوند، همانهایی هستند که به بنیه زیست و توانایی پرولتاریا و مبارزه طبقاتی پرولتری هیچ ایمانی ندارند. این حقیقت که بروز ناگهانی فعالیت لیبرالی، به هر دلیل، زودگذر و ناپایدار است، البته نمی تواند موجب فراموش کردن این امر شود که بین استبداد و نیازهای جامعه بورژوازی در حال توسعه تضادی حل نشدنی موجود است. استبداد به ناچار وبال گردن پیشرفت اجتماعی می باشد. منافع بورژوازی بمثابة یک طبقه، همانند منافع روشنفکران، که بدون آنان تولید سرمایه داری نوین غیرقابل تصور است، به مرور زمان، بیشتر و بیشتر با استبداد تصادم پیدا می کند. هر چند دلیل اظهارات لیبرالها ممکن است سطحی و ماهیت موضع مشکوک و نیم بند آنان حقیر باشد، استبداد تنها با مستی از صاحب منصبان ممتاز طبقه زمیندار و تاجر، و نه به هیچ وجه با تمامی آن طبقه، قادر به برقرار ساختن آرامش واقعی است. نمایندگی مستقیم منافع طبقه حاکمه، به شکل یک قانون اساسی، برای کشوری که می خواهد تبدیل به کشوری اروپایی شود، و از درد شکست اقتصادی و سیاسی و به واسطه موقعیتش مجبور است چنین کند، امری ضروری است. بنابراین برای پرولتاریای با آگاهی طبقاتی، داشتن درک روشنی از اجتناب ناپذیر بودن اعتراضات لیبرالها علیه استبداد، و نیز از ماهیت به راستی بورژوازی این اعتراضات، بی اندازه مهم است.

طبقه کارگر در مقابل خود اهداف پر عظمت و دوران ساز رها نمودن بشریت از هر نوع ستم و استثمار انسان از انسان را قرار می دهد. طی دهه های متمادی، این طبقه در سراسر جهان، بدون هراس از شکستهای گاه به گاه و عقب نشینی های موقتی، به سختی کوشیده است که به این اهداف نایل آید و با مداومت، مبارزه اش را وسیع تر، و خود را در احزاب توده ای متشکل کرده است. برای چنین طبقه به راستی انقلابی ای، هیچ چیز حیاتی تر از این نیست که خویشان را از هر گونه خود فریبی، سراب و پنداشت بزدايد. این تصور که جنبش لیبرالی ما یک جنبش بورژوازی نیست و انقلاب قریب الوقوع در روسیه انقلابی بورژوازی نخواهد بود، یکی از رایج ترین و مبرم ترین توهمات موجود در روسیه است. روشنفکر روس، از معتدل ترین لیبرال آسوباژدنیه (۱۴) گرفته تا افراطی ترین سوسیالیست انقلابی (۱۵)، همیشه می پندارد که اگر انقلابمان را یک انقلاب بورژوازی بنامیم، آنرا بی رنگ، پست و مبتذل ساخته ایم. در روسیه، برای پرولتاریای دارای آگاهی طبقاتی، این درک تنها توصیف صحیح طبقاتی از اوضاع می باشد. مبارزه برای آزادی سیاسی و جمهوری دموکراتیک در یک جامعه بورژوازی، برای پرولتاریا، تنها یکی از مراحل ضروری در مبارزه برای انقلاب اجتماعی است که به سرنگونی نظام بورژوازی می انجامد. تفکیک دقیق مراحل که اساساً متفاوت است و بررسی هوشیارانه شرایطی که این مراحل در آن تظاهر می کند، به هیچ وجه به معنای به تعویق انداختن نامحدود هدف نهایی و یا کند کردن پیشرفت به جلو، نمی باشد. برعکس، شناخت رابطه طبقات در جامعه امروزی، تنها بخاطر تسریع این پیشرفت و نیل به هدف نهایی با سرعت و اطمینان هر چه بیشتر است که ضروری می گردد. هیچ چیز به جز سرخوردگی و تزلزل بی پایان، در انتظار کسانی که از نظرگاه به اصطلاح یکجانبه طبقاتی اجتناب می ورزند، نمی باشند؛ هم آنان که سوسیالیست هستند اما از بورژوازی نامیدن انقلاب آتی - انقلابی که در روسیه شروع شده است - واهمه دارند.

مطابق معمول، دموکراتیک ترین مطبوعات علنی، درست در اوج جنبش مشروطه فعلی، با استفاده از آزادی ناگهانی، نه تنها «بوروکراسی»، بلکه همچنین «تئوری منحصر کننده و در نتیجه غلط مبارزه طبقاتی» را که گویا «از نظر علمی غیرقابل قبول است»، مورد حمله قرار دادند («زندگی ما» (۱۶) شماره ۲۸). اگر بخواهید، مسئله نزدیکتر کردن روشنفکران به توده ها «تاکنون تنها با تأکید بر تضادهای

طبقاتی موجود بین توده ها و آن بخشهای جامعه که ... قسمت عمده روشنفکران از آن برخاسته اند، مورد رسیدگی قرار گرفته است». لازم به گفتن نیست که این طرز ارائه حقایق، کاملاً با واقعیت اوضاع مغایرت دارد. حقیقت درست برعکس این است. خصلت ژرف تضادهای طبقاتی موجود در روسیه بطور عام، و بخصوص در روستاها، همواره توسط تمامی توده روشنفکران اصلاح طلب علناً فعال روسیه، همه سوسیالیستهای قدیمی روسیه، همه شخصیتهای سیاسی از نوع آسوباژدنیه، نادیده گرفته شده است. حتی روشنفکران رادیکال چپ افراطی در روسیه، یعنی حزب سوسیالیست انقلابی، بیش از همه در نادیده گرفتن این حقیقت، مرتکب گناه می شوند. تنها لازم است استدلال متداولشان را بخاطر بیاوریم که از «دهقانان رنجبر» سخن می گوید و یا انقلاب قریب الوقوع را «نه بورژوایی، بلکه دمکراتیک» می خواند. خیر، هر چه لحظه انقلاب نزدیکتر و جنبش مشروطه حادثتر می شود، حزب پرولتاریا باید هر چه اکیدتر استقلال طبقاتی خود را حفظ کند و اجازه ندهد که خواستهای طبقاتیش در اصطلاحات عام دمکراتیک غرق شود. هر چه نمایندگان به اصطلاح جامعه، بیشتر و قاطعانه تر با آنچه که مدعی اند خواستهای تمامی مردم است به جلو آیند، سوسیال دمکراتها نیز بایستی هر چه بیرحمانه تر خصلت طبقاتی این «جامعه» را افشا کنند. قطعنامه رسوای کنگره «مخفی» (۱۷) زمستوو را در نظر بگیرید که در ۶-۸ نوامبر برگزار شد. خواهید دید که آرمانهای مشروطه خواهانه نیم بند و مبهم، در متن آن عمداً گنجانده شده است. خواهید دید که در آن، از مردم و جامعه یاد شده است؛ البته بیشتر از جامعه تا مردم. خواهید دید که در آن، پیشنهادهای برای اصلاح انجمنهای زمستوو و شهری - انجمنهایی که نماینده منافع زمینداران و سرمایه داران است - به دقیق ترین و جامع ترین شکلی آمده است. خواهید دید که در آن، از اصلاحاتی در شرایط زندگی دهقانان و از رهایی آنان از قید بندگی و نیز از حمایت اشکال صحیح حقوقی، سخن می رود. کاملاً روشن است که با نمایندگان طبقات دارا روبرو هستید که تنها مایل به کسب امتیازات از استبدادند و ابداً خیال هیچگونه تغییر در پایه های نظام اقتصادی را ندارند. اگر چنین مردمی خواهان یک «تغییر ریشه ای [به اصطلاح ریشه ای (۱۸)] در وضع کنونی نابرابری و ستمکشی دهقانان» هستند، این خود بار دیگر ثابت می کند که سوسیال دمکراتها در تأکید خستگی ناپذیرشان بر عقب ماندگی دستگاه و موقعیت زندگی دهقانان و شرایط عمومی نظام بورژوایی، محق بوده اند. سوسیال دمکراتها همواره اصرار ورزیده اند که پرولتاریای دارای آگاهی طبقاتی باید در جنبش عمومی دهقانی، اکیداً منافع و خواسته های مسلط بورژوازی دهقانی را، تمیز دهد. هر چند ممکن است این خواسته ها گنگ و در لفافه باشد و ایدئولوژی دهقانی (و عبارت پردازی سوسیالیست انقلابی) آنان را به هر خرقة مساوات طلبی تخیلی بیاراید. قطعنامه های ۵ دسامبر ضیافت مهندسین در سنت پترزبورگ را در نظر بگیرید. خواهید دید که ۵۹۰ میهمان و ۶۰۰۰ مهندس امضا کننده قطعنامه از قانون اساسی ای که «بدون آن صنعت روسیه به راستی نمی تواند حمایت شود» جانبداری کردند و در همان حال نسبت به اعطای سفارشات دولتی به شرکتهای خارجی معترض بودند.

آیا هنوز کسی هست که در زیر آرمانهای مشروطه خواهانه ای که به فوران آمده است، منافع تمام بخشهای بورژوازی زمیندار، تجاری، صنعتی و دهقانی را نبیند؟ آیا این امر که روشنفکران دمکرات بازگو کننده منافع فوق می باشند، روشنفکرانی که در تمام انقلابات بورژوازی در اروپا همواره و همه جا نقش مقاله نویسان، سخنرانان و رهبران سیاسی را ایفا کرده اند، بایستی موجب گمراهی ما شود؟

اکنون پرولتاریای روسیه با وظیفه سنگینی روبرو است. استبداد متزلزل است. جنگ بی نتیجه و تحمل ناپذیری که خود را بدان گرفتار کرده است، پایه های قدرت و حکومتش را جداً به مخاطره انداخته است. اکنون دیگر بدون توسل به طبقات حاکمه، بدون حمایت روشنفکران، قادر به حفظ قدرت نیست؛ لیکن

این توسل و حمایت به ناچار، به خواسته های مشروطه طلبی می انجامد. طبقات بورژوا سعی دارند در سایه وضع وخیم دولت، برای خود امتیازاتی چند به چنگ آورند. دولت مایوسانه عمل می کند، به سختی می کوشد با دادن چند امتیاز ناچیز، اصلاحات غیرسیاسی و وعده های بی تعهد، همانطور که حکم جدید تزار مملو از آنهاست، خود را از مخمصه نجات دهد. اینکه در این راه حتی موقتاً و یا تاحدی موفق خواهد شد، سرانجام به پرولتاریای روسیه، درجه تشکل و نیروی انقلابی آن، وابسته است. پرولتاریا باید از اوضاع سیاسی ای که برایش مناسب است استفاده کند. پرولتاریا باید از جنبش مشروطه بورژوازی پشتیبانی کند، باید بپا خیزد و با گردآوردن وسیع ترین بخشهای ممکن توده های استثمار شده به دور خود و بسیج تمام نیروهایش در لحظه ای که دولت در سخت ترین مضیقه هاست، در اوج ناآرامی توده ای، قیام را آغاز کند.

حمایت پرولتاریا از مشروطه خواهان در حال حاضر چه شکلی باید به خود بگیرد؟ عمدتاً، بهره برداری از ناآرامی توده ای، به منظور ادامه دادن به تهییج و سازمان دهی غیرفعال ترین و عقب مانده ترین بخشهای طبقه کارگر و دهقانان. طبیعی است که پرولتاریای متشکل، یعنی سوسیال دمکراسی، باید نیروهایش را به میان تمام طبقات مردم روانه کند؛ اما طبقات هر چه اکنون مستقل تر عمل کنند، مبارزه حادثتر و لحظه نبرد واقعی نزدیکتر می شود، و به همان اندازه کار ما باید بیشتر در جهت آماده کردن خود پرولترها و نیمه پرولترها، بخاطر مبارزه مستقیم برای آزادی، متمرکز شود. در چنین لحظه ای، تنها فرصت طلبان می توانند سخن افراد کارگر را در جلسات زمستوو و دیگر جلسات عمومی، بمثابة مبارزه ای بسیار فعال یا شیوه جدیدی از مبارزه و یا عالی ترین نوع مداخله، توصیف کنند. این اظهارات، کاملاً در درجه دوم اهمیت قرار می گیرد. بسیار مهم تر است که اکنون توجه پرولتاریا را به اشکال حقیقتاً عالی و فعال مبارزه، مانند تظاهرات توده ای معروف «روستف» و تعدادی از تظاهرات توده ای در جنوب (۱۹)، معطوف داریم. بسیار مهم تر است که اکنون به صفوف خود بیافزاییم، نیروهایمان را متشکل کنیم و برخورد توده ای هر چه مستقیم تر و آشکارتر را تدارک بینیم.

البته این به هیچ وجه به معنی رها ساختن فعالیت روزمره سوسیال دمکراتها نیست. سوسیال دمکراتها هرگز از این فعالیت که برایشان تدارک واقعی برای نبرد قطعی است، دست نمی کشند؛ زیرا که آنان تماماً و منحصرأ بر فعالیت، آگاهی طبقاتی، تشکل پرولتاریا و نفوذش در بین توده های زحمتکش و استثمار شده متکی هستند. مسئله بر سر نشان دادن راه صحیح، بر سر جلب توجه به لزوم حرکت به پیش و زیان تزلزل تاکتیکی است. فعالیت روزمره پرولتاریای دارای آگاهی طبقاتی، که هرگز نباید تحت هیچ شرایطی فراموش شود، کار تشکل را نیز دربر می گیرد. دست زدن به یک مبارزه پیروزمند علیه استبداد، بدون وجود سازمانهای وسیع و گوناگون کارگری و بدون ارتباطشان با سوسیال دمکراسی انقلابی، غیرممکن است. از سوی دیگر، کار تشکیلاتی، بدون رد قاطعانه تمایلات ضد تشکل، غیرممکن است. این تمایلات در کشور ما، مانند همه جای دیگر، درون حزب توسط عناصر روشنفکر سست اراده، که شعارهایشان را چون دستکش عوض می کنند، تجلی می کند. کار تشکیلاتی، بدون مبارزه علیه «تئوری» پوچ و ارتجاعی تشکل - همچون - پروسه، که باعث پنهان کردن همه نوع سردرگمی می شود، امکان ندارد.

فعلاً، بروز بحران سیاسی در روسیه، اکنون عمدتاً به جریان جنگ با ژاپن بستگی خواهد داشت. این جنگ بیش از هر چیز دیگر پوسیدگی استبداد را افشا نموده است. بیش از هر چیز دیگری بنیه نظامی و مالی استبداد را به تحلیل می برد و توده های رنجبر مردم را عذاب می دهد و به شورش می کشاند؛ همان توده هایی که این جنگ جنایت بار و ننگین از آنان انتظار فداکاریهای بی حد دارد. روسیه

استبدادی دیگر از ژاپن مشروطه شکست خورده است و ادامه دادن جنگ صرفاً این شکست را فاحش تر و شدیدتر می کند. بهترین بخش نیروی دریایی روسیه نابود شده است، «پورت آرتور» در موقعیت بی درمانی است و اسکادران دریایی امدادی که برای کمک فرستاده شده است، نه تنها شانس پیروزی، بلکه کوچکترین احتمال رسیدن به مقصد را نیز ندارد. سپاه اصلی تحت فرماندهی کوروپاکنین بیش از ۲۰۰۰۰۰ سرباز از دست داده است و کاملاً بی رمق و ناتوان در مقابل دشمن، که پس از فتح پورت آرتور بی شک آن سپاه را خرد خواهد کرد، ایستاده است. فاجعه نظامی اجتناب ناپذیر است و به ناچار همراه با آن نارضایتی، ناآرامی و خشم ده برابر افزایش خواهد یافت.

باید برای آن لحظه با حداکثر نیرو تدارک ببینیم. در آن لحظه، یکی از همین طغیانهایی که اینجا و آنجا بیشتر و بیشتر پیاپی می شود، به جنبش توده ای عظیم تبدیل خواهد شد. در آن لحظه پرولتاریا به پا می خیزد و مقام خود را در رأس قیام جهت کسب آزادی، برای تمامی مردم و تضمین امکان مبارزه آشکار و گسترده بخاطر سوسیالیسم، احراز خواهد کرد. مبارزه ای که از کلیه تجارب اروپا غنی است.

وپرید (۲۰) شماره ۱

۴ ژانویه ۱۹۰۵ (۲۲ دسامبر ۱۹۰۴)

طبقه کارگر و دمکراسی بورژوائی

مسئله برخورد سوسیال دمکراتها یا دمکراتهای طبقه کارگر به دمکراتهای بورژوا، مسئله ای کهنه و در عین حال همیشه نو است. کهنه از این نظر که از بدو پیدایش سوسیال دمکراسی، این مسئله مطرح بوده است؛ اصول تئوریک آن را اولین کتب مارکسیستی مانند «مانیفست کمونیست» و «سرمایه» روشن ساختند. و همیشه نو، زیرا هر گام در رشد هر کشور سرمایه داری ترکیب ویژه و اصیلی از سایه روشنهای مختلف دمکراسی بورژوائی به دست می دهد و گرایشهای متفاوتی درون جنبش سوسیالیستی به وجود می آورد.

در روسیه نیز این مسئله قدیمی، این روزها بخصوص تازه شده است. برای اینکه بتوانیم نحوه صحیح طرح این مسئله را امروزه برای خود روشن سازیم، نظری اجمالی به تاریخ می افکنیم. ناردنیکهای (۲۱) انقلابی قدیم روسیه، نظرگاهی تخیلی و نیمه آنارشیستی داشتند. اینان، دهقانان کمونهای ده را سوسیالیستهای حاضر و آماده به حساب می آوردند و در پس لیبرالیسم اعیان تحصیل کرده روسیه، خواسته های بلند پرواز بورژوازی این کشور را به روشنی دیده و مبارزه برای به دست آوردن آزادی سیاسی را، همچون مبارزه ای برای ساختن نهادهایی که به نفع بورژوازی است، مردود می شمردند. اعضای ناردنایولیا (۲۲)، با دست زدن به مبارزه سیاسی، قدمی به جلو برداشته اما موفق نشدند این مبارزه را به سوسیالیسم پیوند دهند. حتی برخورد روشن سوسیالیستی به این مسئله نیز، هنگامی که ایمان فروخته نسبت به سرشت سوسیالیستی کمونهای ما، مجدداً با ظهور تئوریهای مکتب و.و. (۲۳) درباره خصلت غیرطبقاتی و غیربورژوائی روشنفکران دمکرات روسیه زنده شد، تحت الشعاع قرار گرفت. در نتیجه، ناردنیسم که در گذشته لیبرالیسم بورژوائی را قاطعانه مردود شناخته بود، رفته رفته با آن شروع به ادغام کرد و گرایش واحد لیبرال - ناردنیست را به وجود آورد. سرشت بورژوا دمکراتیک جنبش روشنفکران روسیه، از میانه روترین آن، یعنی جنبش اصلاح طلب گرفته تا افراطی ترین آن یعنی جنبش تروریستی انقلابی، با پیدایش و رشد ایدئولوژی پرولتری (سوسیال دمکراسی) و جنبش توده ای طبقه

کارگر، هر چه بیشتر روشن شد. اما رشد این جنبش کارگری، با شکافی درون سوسیال دمکراتها همراه بود. بدینسان، دو جناح انقلابی و فرصت طلب، درون سوسیال دمکراسی، به وضوح شکل گرفت که اولی نماینده گرایشهای کارگری و دومی نماینده گرایش روشنفکران در جنبش ما بود. به زودی ثابت شد که «مارکسیسم قانونی» (۲۴)، در واقع «انعکاس مارکسیسم در نوشته های بورژوازی» (۲۵) بود که از طریق فرصت طلبی برنشتاینی (۲۶)، به لیبرالیسم خاتمه یافت. از یک سو، اکونومیستهای درون جنبش سوسیال دمکراتیک با درک نیمه آنارشیستی خود از جنبش کارگری ناب، پشتیبانی سوسیالیستها از اپوزیسیون بورژوازی را خیانتی به دیدگاه طبقاتی دانسته، اعلام کردند که دمکراسی بورژوازی در روسیه شبیحی بیش نیست (۲۷). از سوی دیگر، اکونومیستهایی از نوع دیگر، با همان درک از جنبش کارگری ناب، سوسیال دمکراتهای انقلابی را متهم به نادیده گرفتن مبارزه اجتماعی لیبرالهای ما، اعضای زمستوو و اصلاح طلبان علیه حکومت خودکامه کردند (۲۸).

ایسکرای سابق (۲۹)، زمانی به عناصر دمکراسی بورژوازی در روسیه اشاره نمود که بسیاری حتی تصور آن را نمی کردند. ایسکرا، خواستار حمایت پرولتاریا از این گرایش دمکراتیک شد. (رجوع شود به ایسکرای شماره ۲، درباره پشتیبانی از جنبش دانشجویی (۳۰)، شماره ۸، درباره کنگره غیرقانونی زمستوو، شماره ۱۶، درباره مارشال های لیبرال اشرافیت (۳۱)، شماره ۱۸ (۳۲)، درباره تحرک در داخل زمستوو (۳۳) و غیره). ایسکرا همواره بر خصلت طبقاتی و بورژوازی جنبش لیبرال و رادیکال تأکید می کرد و درباره هواداران متزلزل آسوباژدنیه، این چنین می گفت: «زمان درک این حقیقت ساده فرا رسیده است که آنچه یک مبارزه متحدانه واقعی (و نه صرفاً لفظی) را علیه دشمن مشترک تضمین می کند، همانا شرکت واقعی در مبارزه و وحدت واقعی در مبارزه است، و نه مغالطه در کار سیاسی و یا به گفته اسپنیاک (۳۴) مرحوم، خودپوشی و خودداری، و نه دروغ مرسوم به رسمیت شناسی متقابل دیپلماتیک. هنگامی که مبارزه سوسیال دمکراتهای آلمان، علیه ارتجاع نظامی - پلیسی و فئودال - مذهبی، حقیقتاً با مبارزه هر حزب واقعی دیگر که بر یک طبقه مشخص مردم (مثلاً بورژوازی لیبرال) تکیه داشت، یکی گردید، آنگاه بدون آنکه اثری از جمله پردازی درباره به رسمیت شناسی متقابل به چشم خورد، عمل مشترک به راه افتاد.» (شماره ۲۶) (۳۵).

این روش ایسکرای سابق برای بررسی مسئله، ما را مستقیماً به اختلافات کنونی سوسیال دمکراتها در مورد طرز برخورد به لیبرالها می کشاند. همانطور که می دانیم، این اختلافات، از کنگره دوم شروع شد که در آن دو قطعنامه، یکی بیانگر نظریات اکثریت (قطعنامه پلخانف) و دیگری بیانگر نظریات اقلیت (قطعنامه استارور) (۳۶) اتخاذ گردید. قطعنامه اول، دقیقاً خصلت طبقاتی لیبرالیسم را بمثابة جنبش بورژوازی تعریف می کند و توضیح جوهر ضدانقلابی و ضد پرولتری گرایش عمده لیبرالها (جنبش آسوباژدنیه) را برای پرولتاریا، از وظایف اصلی سوسیال دمکراتها می داند. این قطعنامه، در حالیکه لزوم پشتیبانی پرولتاریا را از دمکراسی بورژوازی بیان می کند، به نیرنگ به رسمیت شناسی های دوجانبه سیاستمداران متوسل نشده، بلکه همراه با آرمانهای ایسکرای سابق، مسئله را به عنوان مبارزه جمعی مطرح می سازد. «تا آنجایی که بورژوازی، در مبارزه اش علیه تزاریسیم، انقلابی یا صرفاً ستیزه جو است»، سوسیال دمکراتها «باید از آن پشتیبانی کنند».

برعکس، قطعنامه استارور، از لیبرالیسم و دمکراسی هیچ گونه تحلیل طبقاتی ارائه نمی دهد. این قطعنامه، پر از نیات خیر است و شرایط احتمالاً بهتر و متعالی تری را برای توافق ابداع می کند، که متأسفانه خیالی و فقط حرف توخالی است: لیبرالها و یا دمکراتها باید فلان چیز را اعلام دارند؛ نباید بهمان چیز را تقاضا کنند؛ باید فلان و بهمان شعار را اتخاذ کنند. گویی تاریخ دمکراسی بورژوازی در هیچ

جا به کارگران هشدار نداده است که نباید به اینگونه اظهاریه ها، خواسته ها و شعارها اعتماد کنند. گویی تاریخ، برای ما صدها نمونه فراهم نکرده است که دمکراتهای بورژوا، با شعار آزادی کامل و حتی برابری و همچنین شعارهای سوسیالیستی به جلو آمده اند - بدون اینکه به این مناسبت، خصلت بورژوا دمکراتیکشان را از دست بدهند - و از این راه ذهن پرولتاریا را، هر چه بیشتر «مغشوش» ساخته اند. جناح روشنفکری سوسیال دمکراسی، به منظور مبارزه با این سردرگمی، شرایطی را در مقابل دمکراتهای بورژوا می گذارد، تا بدین وسیله آنها را وادار به خودداری از مغشوش ساختن ذهن پرولتاریا کند. جناح پرولتری، در مبارزه اش، به تحلیل محتوی طبقاتی دمکراتیسم متوسل می شود. جناح روشنفکری، به شکار کلمات می رود تا از این طریق مفاد توافق را فراهم کند. جناح پرولتری، خواستار همکاری عملی در مبارزه است. جناح روشنفکری، معیاری برای شناسایی بورژوازی خوب و مهربان اختراع می کند که لایق توافق با وی باشد. جناح پرولتری، انتظار هیچ گونه مهربانی را از بورژوازی ندارد، ولی از هر بورژوازی، حتا بدترین آن، تا آنجایی که علیه تزاریسم واقعاً می جنگد، حمایت می کند. جناح روشنفکری، تدریجاً به صورت یک دلال درمی آید: اگر شما بجای سوسیالیست انقلابی ها، از سوسیال دمکراتها جانبداری کنید، آنگاه با هم بر سر یک پیمان علیه دشمن مشترک به توافق خواهیم رسید، والا خیر. جناح پرولتری، نظرگاهی اصلاح اندیش دارد: پشتیبانی ما از شما منحصراً مشروط بر این است که آیا این حمایت، ما را در موقعیتی قرار می دهد که بتوانیم ضربه ای (قویتر یا ضعیفتر) به دشمن بزنیم.

کلیه نقائص قطعنامه استارور، در اولین برخورد با واقعیت نمایان شد. طرح معروف هیئت تحریریه ایسکرای نو، یعنی طرح «بسیج از نوع پیشرفته تر» درباره مسائل اصولی بحث شده در شماره ۷۷ (سرمقاله «دمکراسی بر سر دو راهی») و شماره ۷۸ (پاورقی «استارور») به صورت معیاری درآمد. این طرح در رساله لنین مفصلاً بحث شد، ولی لازم است که استدلالات آن را در اینجا دقیق تر بررسی کنیم. بحث عمده (و یا بهتر بگوییم اشتباه عمده بحث) ایسکرای نو، در تمایز گذاردن بین لیبرالهای زمستوو و دمکراتهای بورژوا است. این تمایز، در واقع راهنمای درک هر دو مقاله است. ضمناً خواننده تیزبین متوجه می شود که بجای عبارت دمکراسی بورژوایی، به موازات و مترادف با آن، اصطلاحات زیر بکار رفته است: دمکراسی، روشنفکران رادیکال (بله اشتباه نخوانده اید!)، دمکراسی نوظهور و دمکراسی روشنفکری. این تمایز، به عنوان یک کشف بزرگ و یک درک اصیل که از «عهد» طفلك لنین «خارج بود»، با خوش آمدگویی فروتنانه ویژه ایسکرا مواجه شد. این تمایز، مستقیماً به روش تازه مبارزه، روشی که درباره اش از تروتسکی و مستقیماً از هیئت تحریریه ایسکرا بسیار شنیده ایم، مرتبط است، که لیبرالیسم زمستوو «فقط سزاوار نیش عقرب است»، در صورتی که توافق با دمکراسی روشنفکری مطلوب ماست. دمکراسی، باید مستقلاً به عنوان یک نیروی مستقل عمل کند. «لیبرالیسم روسی، بدون درنظر گرفتن جزء اساسی تاریخیش، عصب محرکه [به این خوب توجه کنید!] و نیمه بورژوا دمکراتیک آن فقط سزاوار نیش عقرب است.» در درک لنین از «لیبرالیسم روسی، جایی برای چنین عناصر اجتماعی وجود نداشت تا سوسیال دمکراتها بتوانند در هر زمانی [!] در نقش پیشاهنگ دمکراسی، بر آنها اعمال نفوذ کنند».

تئوری جدید این چنین است. این، مانند تمام تئوریهای ایسکرای کنونی، به کلی مغشوش است. اولاً، ادعای تقدم در کشف دمکراسی روشنفکری، بی اساس و یاوه گویی است. ثانیاً، تفاوت گذاری بین لیبرالیسم زمستوو و دمکراسی بورژوایی، اشتباه است. ثالثاً تصور اینکه قشر روشنفکر می تواند به یک نیروی مستقل تبدیل شود، معتبر نیست. رابعاً اظهار اینکه لیبرالیسم زمستوو (بدون نیمه بورژوا دمکراتیک آن) فقط شایسته تنبیه شدن و غیره است، منصفانه نیست. بیایید تمام این نکات را بررسی کنیم. به گمان آنها، لنین تولد دمکراسی روشنفکری و عنصر سوم را نادیده گرفته است.

بیاید نشریه زاریای (۳۷) شماره ۲-۳ را باز کنیم و مقاله «نگاهی بر مسائل داخلی» را، که از آن در پاورقی استارور نقل قول شده، برداریم. عنوان بخش سوم به نام «عنصر سوم» را می خوانیم. در تمام این بخش به مطالب زیر برمی خوریم: «ازدیاد تعداد و نفوذ اشخاصی مانند دکترها و تکنیسین ها و غیره که در زمستوها خدمت می کنند»؛ «رشد اقتصادی خارج از کنترلی ... که باعث به وجود آمدن نیاز به این روشنفکران، که تعدادشان روز به روز فزونی می یابد، شده است»؛ «اجتناب ناپذیری درگیری بین این روشنفکران و بوروکراتها و کله گندگان دستگاه اداری»؛ «شیوع آشکار این درگیریها در این اواخر»؛ «آشتی ناپذیری حکومت خودکامه با منافع عمومی روشنفکران» و یک فراخوان مستقیم به این عناصر برای گرد آمدن «به زیر پرچم» سوسیال دمکراسی ...

شرح جالبی است، اینطور نیست؟ «کشف» جدید دمکراسی روشنفکری و لزوم فراخواندن آن به زیر پرچم سوسیال دمکراسی، سه سال پیش توسط لنین فتنه انگیز، به عمل آمده بود!

البته، آنتی تز بین اعضای زمستوو و دمکراتهای بورژوا در آن روزها هنوز کشف نشده بود. اما در مقابل یکدیگر قرار دادن این دو همان اندازه منطقی است که مقابله «گوبرنیای (۳۸) مسکو و قلمرو امپراطوری روسیه». هم اعضای زمستوو که معتقد به حق رأی مشروط هستند و هم مارشال های اشرافیت تا آنجایی که با حکومت خودکامه و سرف داری مخالفت می کنند، دمکرات به حساب می آیند. دمکراتیسم آنان، مانند همه انواع دمکراتیسم بورژوایی، به درجات متفاوت، محدود، کوتاه بین و ناپیگیر است. هیئت تحریریه ایسکرا، در شماره ۷۷، در تحلیل لیبرالهای ما، آنان را به چهار گروه تقسیم می کند: ۱- مالکان سرفدار؛ ۲- مالکان لیبرال؛ ۳- روشنفکران لیبرال که خواستار یک قانون اساسی با حق رأی مشروط هستند؛ ۴- چپ افراطی - روشنفکران دمکرات. این تحلیل، ناکامل و درهم است. زیرا، تقسیم بندی روشنفکران، با تقسیم بندی طبقات و گروههای مختلفی که منافشان توسط این روشنفکران بازگو می شود، اشتباه می شود. دمکراتیسم بورژوایی روسیه، گذشته از انعکاس منافع بخش وسیعی از زمینداران، منافع توده تجار و صاحبان کارگاههای کوچک و متوسط، همچنین (و این اهمیت بخصوص دارد) منافع توده مالکان و خرده مالکان دهقان را نیز منعکس می کند. اولین اشکال تحلیل ایسکرا، نادیده گرفتن این وسیع ترین بخش حوزه بورژوا دمکراتیک روسیه است. دوم آنکه ایسکرا، قادر نیست ببیند که روشنفکران دمکرات روسی، الزاماً و نه بر حسب تصادف، از نظر عقاید سیاسی به سه گرایش اصلی تقسیم می شوند: آسوباژدنیه، سوسیالیست انقلابی و سوسیال دمکرات. هر یک از این گرایشها، تاریخچه ای طولانی دارد و به ترتیب بیان کننده (به روشنی ای که تحت حکومت خودکامه میسر است) دیدگاه ایدئولوگهای میانه رو و انقلابی دمکراتهای بورژوا و نظرگاه پرولتاریا است. هیچ چیز نمی تواند به اندازه این خواست معصومانه ایسکرای نو مسخره باشد که «دمکراتها باید به عنوان یک نیروی مستقل عمل کنند»، در حالیکه همین دمکراتها را با روشنفکران رادیکال یکی می داند. ایسکرای نو، از یاد برده است که روشنفکران رادیکال یا جنبش دمکراتیک روشنفکری که به صورت «یک نیروی مستقل» درآمده، چیزی جز «حزب سوسیالیست انقلابی» ما نیست! روشنفکران دمکرات ما نمی توانند هیچ «چپ افراطی» دیگری داشته باشند. لکن منطقی به نظر می رسد که بتوان از نیروی مستقل چنین روشنفکرانی، فقط به مفهوم طعنه آمیز یا تروریست کلمه صحبت کرد. ایستادن بر سکوی دمکراتهای بورژوا و حرکت به سوی چپ و دور شدن از آسوباژدنیه، نمی تواند حرکتی جز به سوی سوسیالیست انقلابی ها باشد.

در خاتمه، آخرین کشف ایسکرای نو، حتی کمتر از بقیه تاب انتقاد را دارد، کشفی که می گوید «لیبرالیسم بدون نیمه بورژوا دمکراتیک آن» فقط سزاوار نیش عقرب است، یعنی اگر جز به اعضای زمستوو نتوان به

کس دیگری روی آورد، «عاقلاًنه تر است که اعتقاد به هژمونی را به کنار بیاندازیم». هر نوع لیبرالیسمی، تا آنجا که واقعاً مخالف حکومت خودکامه باشد، شایسته پشتیبانی سوسیال دمکراتهاست. این حمایت تنها دمکراتهای واقعاً پیگیر (یعنی پرولتاریا) از دمکراتهای ناپیگیر (یعنی بورژوا) است که به ایده هژمونی جامه تحقق می پوشاند. فقط یک دلال خرده بورژوا می تواند هژمونی را به صورت یک سازش، یک به رسمیت شناسی متقابل و یا به عنوان شرایط یک توافق در حرف، تصور کند. از دیدگاه پرولتری، هژمونی در نبرد با کسی است که از همه فعالانه تر بجنگد، که هیچ فرصتی را برای وارد آوردن ضربه به دشمن از دست ندهد، که همیشه گفته را با عمل منطبق کند و نتیجتاً رهبر ایدئولوژیک نیروهای دمکرات باشد و هر نوع مشی نیم بند را مورد انتقاد قرار دهد (۳۹). ایسکرای نو، مرتکب خطای تأسف آوری می شود اگر معتقد باشد که تزلزل یک صفت اخلاقی و نه خاصیت سیاسی - اقتصادی دمکراسی بورژوایی است، و اگر فکر می کند که ممکن و ضروری است که درجه ای از تزلزل را به عنوان مرزی برگزیند که تا آن حد لیبرالیسم فقط مستحق نیش عقرب و فراتر از آن شایسته توافق باشد. این صرفاً به معنای «پیشداوری حد مجاز فرومایگی» است. به راستی در معنای این عبارات تعمق کنید: به رسمیت شناختن حق رأی مساوی، مستقیم و مخفی برای همگان را شرط سازش با گروههای اپوزیسیون قرار دادن درست برابر است با «ارائه دادن مطمئن ترین راه آزمایش خواستههای ما، یعنی سنگ محک دمکراسی و قرار دادن تمامی وزنه حمایت با ارزش پرولتاریا در کفه طرح های سیاسی آنان» (شماره ۷۸). چه کلام زیبایی، و چه بسیار انسان می خواهد به نویسنده این کلمات زیبا، آقای استارور، بگوید: دوست عزیز من، آرکادی نیکولایویچ، کلمات قشنگ شما به هدر رفته است! آقای استروو (۴۰) با یک چرخش ساده قلم هنگامی که رأی همگانی را جزء برنامه جامعه آسوباژدنیه نوشت، محک مطمئن استارور را بی مصرف ساخت و همین استروو با اعمالش بارها به ما نشان داده است که تمام این برنامه ها از نظر لیبرالها، چیزی جز کاغذ پاره نیستند (نه سنگ محک بلکه سنگ معمولی) زیرا برای یک دمکرات بورژوا مشکل نیست امروز یک چیز بنویسد و فردا چیز دیگری. این حتی از خصوصیات عده بسیاری از روشنفکران بورژوا است که به سوسیال دمکراسی می پیوندند. تمامی تاریخ لیبرالیسم اروپایی و روسی، صدها نمونه تناقض گفته و عمل را در مقابل ما می گذارد و به همین دلیل آرزوی استارور، برای یافتن سنگ محک مطمئن، ساده لوحانه است.

این خواست ساده لوحانه، استارور را به این نتیجه بزرگ می رساند که، پشتیبانی از مبارزات ضد تزاری بورژواهایی که مخالف حق رأی همگانی هستند، به معنای «به هیچ رساندن مفهوم حق رأی همگانی است»! شاید استارور یک پاورقی زیبای (۴۱) دیگر برای ما بنویسد تا ثابت کند که در پشتیبانی از مبارزه سلطنت طلبان علیه حکومت خودکامه در واقع «مفهوم» یک جمهوری را به صفر تقلیل می دهیم؟ مشکل اینجاست که تفکرات استارور، لاعلاج در یک دایره معیوب عبارات، شعارها، خواستهها و اعلانها می چرخند و تنها محک واقعی یعنی میزان شرکت عملی در مبارزه را نادیده می گیرند. در عمل، این به ناچار منجر به بزک کردن آن روشنفکران رادیکالی می شود که توافق با آنان امکان پذیر اعلام شده است. بدینسان با جلوه دادن روشنفکران همچون «عصب محرکه» (یا چرب زبان؟) لیبرالیسم، مارکسیسم تحقیر می شود. رادیکالهای فرانسوی و ایتالیایی را به این مفتخر می کنند که گویا خواسته های ضد دمکراتیک و ضد پرولتری برایشان بیگانه است، گرچه همه می دانند اینان دفعات بیشمار به پلاتفرم خود خیانت و پرولتاریا را گمراه کرده اند. با اینکه درست در صفحه بعد (ص ۷) همان شماره ایسکرا (شماره ۷۸) می خوانیم که سلطنت طلبان و جمهوری خواهان در ایتالیا، «متحداً علیه سوسیالیسم» می جنگند. قطعنامه روشنفکران ساراتف (انجمن خدمات بهداشتی)، که مصرانه خواستار شرکت نمایندگان تمام مردم

در فعالیتهای تقنینی می باشد، «صدای حقیقی» [دمکراسی] اعلام شده است! (شماره ۷۷). طرح عملی برای شرکت پرولتاریا در فعالیت مبارزاتی زمستوو همراه با این پند است که «باید با نمایندگان جناح چپ اپوزیسیون بورژوازی به توافق رسید» (همان سازش معروف برای جلوگیری از ایجاد هول و هراس). در پاسخ به پرسش لنین که به سر شرایط توافق بد نام استارور چه آمده است، هیئت تحریریه ایسکرای نو نوشت:

«این شرایط، باید همواره در خاطر اعضای حزب باشد و اینان، با دانستن شرایط توافق های صوری سیاسی حزب با یک حزب دمکراتیک، اخلاقاً مقیدند، حتی در مورد توافق های محلی مذکور در نامه، اکیداً بین نمایندگان مورد اعتماد اپوزیسیون بورژوا دمکراتهای واقعی از یک طرف، و لیبرالهای مفتخور از طرف دیگر، تمایز قائل شوند.» (۴۲)

هر گام به گام دیگری می انجامد. اضافه بر توافق های حزبی (تنها توافق هایی که طبق قطعنامه استارور مجازند)، توافق های محلی نیز در شهرهای مختلف وجود داشته اند. همراه با توافق های صوری، توافق های اخلاقی نیز ظاهر شده اند. اکنون به نظر می رسد که به رسمیت شناسی لفظی «شروط» و نیروی «اخلاقی» تضمین کننده آن لقب «دمکرات قابل اعتماد» و «واقعی» را نیز به همراه دارد، اگر چه هر کودکی می فهمد که صدها نفر از روده درازان زمستوو حاضرند هر چیز را شفاهاً اظهار دارند و حتی سوگند شرف به سوسیالیست بودن خود یاد کنند - هر چیزی که بتواند سوسیال دمکراتها را ساکت نگه دارد.

خیر، پرولتاریا به این بازی شعارها و اظهاریه ها و توافقات کشیده نخواهد شد. پرولتاریا هیچ وقت از یاد نمی برد که دمکراتهای بورژوا هرگز دمکراتهای قابل اعتمادی نمی شوند. پرولتاریا از دمکراتهای بورژوا، نه بر اساس معاملات که جلوی هول و هراس را می گیرد و نه به مناسبت اعتقاد به معتمد بودن آنها، بلکه هنگامی که و تا آنجایی که ببیند علیه حکومت خودکامه عملاً مبارزه می کنند، از آنها پشتیبانی می کند. چنین پشتیبانی، برای دستیابی به اهداف مستقل انقلاب اجتماعی پرولتاریا ضروری می باشد.

وپرد شماره ۳

۲۴ (۱۱) ژانویه ۱۹۰۵

وظایف دمکراتیک پرولتاریای انقلابی

حزب سوسیال دمکرات، بمثابه نماینده آگاه جنبش طبقه کارگر، هدف خود را در رهایی کامل توده های زحمتکش از کلیه اشکال ستم و استثمار قرار می دهد. نیل به این هدف - برانداختن مالکیت خصوصی وسایل تولید و ایجاد جامعه سوسیالیستی - سطحی عالی از گسترش نیروهای مولده سرمایه داری و تشکل طبقه کارگر را ایجاب می کند. بدون آزادی سیاسی، گسترش کامل نیروهای مولده در جامعه جدید بورژوایی، وجود مبارزه طبقاتی آشکار، آزاد و وسیع، آموزش سیاسی، تعلیم و بسیج پرولتاریا غیرقابل تصور است. از اینرو، مبارزه مصمم برای آزادی کامل سیاسی و انقلاب دمکراتیک همواره هدف پرولتاریای آگاه بوده است.

این تنها پرولتاریا نیست که چنین وظیفه ای را در مقابل خود قرار می دهد؛ بورژوازی نیز به آزادی سیاسی نیازمند است. عناصر آگاه طبقات دارا، بسیار پیشتر، پرچم آزادی را به اهتزاز درآوردند و

روشنفکران انقلابی، که عمدتاً از این طبقاتند، قهرمانانه برای آزادی جنگیده اند. لیکن، بورژوازی بطور کلی قادر به مبارزه مصمم علیه حکومت خودکامه نیست، وی می ترسد در این مبارزه داراییش که او را به نظام موجود پیوند می زند، از دست برود، می ترسد کارگران در فعالیت به غایت انقلابی خویش به انقلاب دمکراتیک بس نکنند و به انقلاب سوسیالیستی میل نمایند، می ترسد دستگاه دولتی و بوروکراسی، که منافعشان با هزاران قید و بند به منافع طبقات دارا متصل است، کاملاً کنار نهاده شوند. از اینروست که مبارزه بورژوازی برای آزادی، آشکارا بزدلانه، بی ثبات و نیم بند است. یکی از وظایف پرولتاریا، تحت فشار قراردادن بورژوازی است. پرولتاریا می بایستی در مقابل همگی مردم شعارهای انقلاب کامل دمکراتیک را طرح کند و جسورانه و مستقلاً در جهت تحقق این شعارها دست به کار شود. به اختصار، بایستی در مبارزه برای آزادی همه مردم پیشقدم باشد و رهبری را به دست گیرد.

در پیگرد این هدف، سوسیال دمکراتهای روس چه بسیار مجبور به جدال علیه ناپیگیری لیبرالیسم بورژوایی شده اند. برای مثال آقای استروو را بخاطر بیاوریم که چگونه بدون مزاحمت سانسور، به عنوان مدافع سیاسی «آزادی» روسیه، پیشه خویش را آغاز کرد. وی با مقدمه اش بر «بخشنامه» ویت (۴۳) وارد صحنه گردید. در این مقدمه، استروو شعاری به وضوح «شیپوفی» (۴۴) (همانطور که در زبان سیاسی امروز مصطلح است) به پیش کشید: «حقوق و زمستوویی مقتدر». حزب سوسیال دمکرات، ماهیت پس گرا، پوچ و ارتجاعی این شعار را نشان داد و خواستار پلاتفرم دمکراتیک مشخص و سازش ناپذیری گردید و خود، چنین پلاتفرمی را همچون بخش لازمی از برنامه حزب به پیش نهاد. آنگاه که به اصطلاح «اکنونیست»ها، بهترین سعی خود را در بی ارزش کردن اهداف دمکراسی نمودند و «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و دولت» را پیش کشیدند، و آنگاه که به اصرار، مبارزه سیاسی ما را به کسب تدریجی حقوق و گذار از مرحله تهییج سیاسی (تئوری مراحل) موکول کردند، سوسیال دمکراسی مجبور به جدال با کوه بینی ای که درباره این اهداف درون حزب موجود بود، گردید.

اکنون، مبارزه سیاسی به نحوی گسترده توسعه یافته است و انقلاب سراسر این سرزمین را فرا گرفته است و معتدل ترین لیبرالها، «افراطی» شده اند. از اینرو ممکن است اشارات تاریخی ما به گذشته نزدیک، که ربطی به واقعیت طوفانی زمان حال ندارد، در اینجا بی ربط جلوه کند. ولی این تنها در نظر اول بدین گونه است. مسلماً، شعارهایی از قبیل مطالبه مجلس مؤسسان و حق رأی همگانی مستقیم و مساوی و مخفی (که سوسیال دمکراتها بسیار پیش از این و قبل از همه در برنامه حزب ارائه کردند) به عموم متعلق گشته است. آسوباژدنیه غیرقانونی، آنان را اتخاذ و در برنامه مجمع آسوباژدنیه گنجانند. زمستوو، آنان را به شعارهای خود تبدیل نمود و اکنون مطبوعات قانونی آنان را در انواع اشکال و قالبها تکرار می کنند. گسترش دمکراسی بورژوایی در روسیه در سالها و ماههای اخیر غیرقابل تردید است. دمکراسی بورژوایی از تجربه می آموزد، شعارهای کهنه (مانند شعار «شیپوفی» حقوق و زمستوویی مقتدر) را به دور می افکند و لنگ لنگان به دنبال انقلاب روان می گردد. ولی فقط در پس انقلاب می لنگد، تضادهای نو بین گفتار و کردارش، و بین دمکراسی در اصل و دمکراسی در «سیاست واقع بینانه»، جانشین تناقضات پیشین می گردد، چه، تحولات انقلابی، دمکراسی را پیوسته تحت مطالبات افزاینده قرار می دهد. دمکراسی بورژوایی، همواره به دنبال وقایع کشیده می شود، با اینکه شعارهای پیش افتاده تر را اقتباس می کند، لیک عقب می ماند. وی همواره شعارها را چندین مرتبه پایین تر از سطحی که مبارزه حقیقتاً انقلابی برای آزادی واقعی به آن محتاج است، تنظیم می کند.

شعاری را که اکنون دیگر رایج و عموماً مورد قبول است در نظر بگیریم: «برقراری مجلس مؤسسان بر اساس حق رأی همگانی، مستقیم، مساوی و مخفی». آیا این شعار از نظر دمکراسی پیگیر کافی است؟

آیا با در نظر گرفتن وظایف فوری انقلابی در زمان حال، شعاری مناسب است؟ پاسخ به هر دو پرسش فوق تنها می تواند منفی باشد. برای متقاعد شدن در این مورد کفایت برنامه حزب را که متأسفانه سازمانهای ما در بازگو کردن، انتشار و اشاره به آن کم کاری می کنند، به دقت بررسی کنیم. (چاپ تازه برنامه حزب به صورت برگه به وسیله کمیته های ریگا، ورونژ و مسکو را به عنوان یک استثنای فرخنده که بایستی هر چه گسترده تر سرمشق قرار گیرد ذکر می کنیم) اصل مهم برنامه ما نیز مطالبه مجلس مؤسسان توده ای است، (به جهت اختصار، لغت «توده ای» را برای رساندن مفهوم حق رأی همگانی بکار می بریم). لیکن این شعار به تنهایی برنامه ما را تشکیل نمی دهد. چارچوب برنامه، ضوابط و تبصره ها در مقابل ناپیگیرترین مبارزین برای آزادی و حتی مبارزین علیه آن، از هر گونه سوء تعبیر جلوگیری می کند. این تصریح، در رابطه با شعارهای دیگر برنامه ما چنانکه در زیر می آوریم، موجود است: ۱- سرنگونی حکومت خودکامه تزاری؛ ۲- جایگزین ساختن آن به وسیله جمهوری دموکراتیک؛ ۳- حاکمیت مردم که از طریق قانون اساسی دموکراتیک حفاظت گردد، یعنی تمرکز تام قدرت عالی دولتی در دست مجمع مقننی که با دربر گرفتن نمایندگان مردم مجلس واحدی را تشکیل دهد.

آیا می توان تردید داشت که هر دمکرات پیگیری مجبور به قبول کلیه شعارهای فوق است؟ چرا که لغت «دمکرات» خود، هم به وسیله ریشه شناسی و هم به واسطه اهمیت سیاسی که در سراسر تاریخ اروپا کسب کرده است، به عنوان هواخواه حاکمیت مردم دریافت می شود. بنابراین سخن گفتن از دموکراسی و در همان حال مردود شمردن حتی یکی از شعارهای فوق، مهمل است. اما تناقض عمده، یعنی تناقض موجود بین خواست بورژوازی برای حفظ مالکیت خصوصی به هر قیمت، و آرزوی وی برای آزادی آنقدر ژرف است که سخنگویان یا دنباله روان بورژوازی لیبرال به ناچار خویشتن را در چنین موقعیت مضحکی می یابند. همانطور که همه می دانند، در روسیه، حزب لیبرالی با ابعاد بسیار وسیع به سرعت در حال تشکیل است. هواخواهان این حزب، مجمع آسوباژدنیه، توده مردم زمستوو و روزنامه هایی از قبیل «زندگی ما»، «ایام ما»، «فرزندان میهن»، «نگارنده روس» و غیره و غیره می باشند (۴۵). این حزب لیبرال بورژوا مایل است به نام حزب «مشروطه - دموکراتیک» خوانده شود، ولی آنطور که از بیانیه ها و برنامه آسوباژدنیه غیرقانونی پیداست در حقیقت حزبی سلطنت طلب است. این حزب به هیچ وجه خواستار جمهوری نیست، نظام تک مجلسی را نمی خواهد و برای مجلس اعیان حق رأی غیرمستقیم و عملاً غیرهمگانی (مشروط به اقامت) را پیشنهاد می نماید، کوچکترین اشتیاقی به انتقال تام قدرت عالی دولتی به مردم ندارد (با اینکه برای ظاهرسازی، چه بسیار شیفته گفتار درباره انتقال قدرت به مردم است)، و خواستار سرنگونی حکومت خودکامه نیست. تنها، خواهان تقسیم قدرت میان سه بخش زیر است: ۱- سلطنت، ۲- مجلس اعیان (که در آن مالکین و سرمایه داران حاکمند) و ۳- مجلس عوام، تنها بخشی که بر اصول دموکراتیک بنا می گردد.

بدین ترتیب این حقیقتی انکارناپذیر است که بورژوازی «دمکراتیک» ما؛ حتی پیشرفته ترین و تحصیل کرده ترین نمایندگانش که کمتر از همه تحت نفوذ مستقیم سرمایه بوده اند؛ در پس انقلاب روان است. این حزب «دمکراتیک» از حاکمیت مردم می ترسد، و در حالی که شعار ما یعنی مجلس مؤسسان توده ای را تکرار می کند، در حقیقت معنی و مفهوم آن را یکسره دگرگون می سازد و با استفاده، یا صحیح تر است بگوییم سوء استفاده از این شعار، مردم را به بیراهه می کشد.

مجلس «مؤسسان توده ای» چیست؟ مجلسی است که در وهله اول، به راستی اراده مردم را بیان کند. بدین منظور، وجود حق رأی همگانی در کلیه جوانب دموکراتیک و تضمین کامل آزادی مبارزه انتخاباتی لازم است. در وهله دوم، این مجلس در «بنیان گذاردن» نظامی سیاسی که حاکمیت مردم را تأمین کند،

به راستی دارای قدرت و اختیار است. چون روز روشن است که بدون این دو شرط، مجلس نه واقعاً توده ای و نه در حقیقت مؤسس می تواند باشد. لیکن بورژواهای لیبرال ما و طرفداران مشروطه سلطنتی (که ادعای دمکرات بودنشان ریشخند مردم است) تضمین و حفاظت واقعی هیچکدام از شرایط فوق را نمی خواهند! نه تنها از تضمین واقعی آزادی کامل در تبلیغات انتخاباتی، از انتقال واقعی قدرت و اختیار به مجلس مؤسسان عاجزند، بلکه برعکس، از آنجا که حفظ سلطنت را هدف قرار می دهند، درصدد غیرممکن ساختن انجام هر دو وظیفه فوق می باشند. قدرت و اختیار واقعی در دست نیکلای خونخوار باقی می ماند، و این بدان معنی است که تشکیل مجلس و «تضمین» انتخابات آزاد و همگانی، به عهده دشمن شوم مردم گذارده شده است. واقعاً که چقدر دمکراتیک است! بدین ترتیب مجلس مؤسسان هرگز نخواهد توانست (به نظر بورژواهای لیبرال نباید بتواند) قدرت تام را به دست گیرد. این مجلس کاملاً خالی از قدرت و اختیار خواهد بود، صرفاً موظف است با نیکلای دوم به کنار بیاید، توافق حاصل کند، با وی به تفاهم برسد و یا معامله نماید، تا اندکی از قدرت شاهانه به مجلس اعطا گردد! مجلس مؤسسان منتخب به وسیله حق رأی همگانی، کوچکترین تفاوتی با مجلس عوام نخواهد داشت. این بدان معنی است که مجلس مؤسسان، که بایستی برای بازگویی و اجرای اراده مردم تشکیل گردد، به وسیله بورژوازی لیبرال، علیه اراده مردم به وسیله «تأسیس» اراده مجلس اعیان و در رأس آن اراده سلطنت و نیکلا، طراحی شده است.

آیا این بدیهی نیست که بورژواهای لیبرال، این اعیان متعلق به آسواپژدنیه، طی گفتگو، سخن پراکنی و داد و بیداد در مورد مجلس مؤسسان همگانی، عملاً مجلسی مشورتی و ضد مردمی را طرح ریزی می کنند؟ می خواهند بجای رهایی بخشیدن به مردم از طریق قانونی، آنها را از یکسو، تحت سلطه تزار (سلطنت طلبی) و از سوی دیگر، در زیر قدرت بورژوازی بزرگ متشکل (مجلس اعیان) مقید کنند. اگر کسی مایل به انکار نتیجه فوق است بایستی صریحاً اظهار دارد: ۱- که بدون آزادی کامل تبلیغ و بدون الغای واقعی کلیه حقوق ویژه تبلیغاتی دولت تزاری، بیان واقعی اراده عامه در انتخابات ممکن است، یا ۲- مجلسی از نمایندگان که قدرت و اختیار واقعی را نه در نزد خود، بلکه در دست تزار باقی گذارده است، در عمل هیئتی صرفاً مشورتی نیست. مدعی سخنان فوق می بایست، یا حقه بازی بی شرم باشد، یا احمقی بی درمان. تاریخ قاطعانه ثابت می کند مجلسی از نمایندگان که با شکل سلطنتی دولت همزیستی کند در واقعیت امر، مادامی که قدرت دولتی در دست سلطنت است، هیئتی مشورتی است که اراده پادشاه را به اراده مردم مقید نمی کند، بلکه خواست مردم را با اراده پادشاه سازش می دهد. بدین ترتیب، این مجلس، قدرت را بین پادشاه و مردم تقسیم می کند و برای یک نظام جدید چک و چانه می زند، لیک آن را نمی سازد. تاریخ قاطعانه ثابت می کند که انتخابات واقعاً آزاد نمی تواند وجود داشته باشد، و توضیح اهمیت و خصوصیت چنین انتخاباتی به همگی مردم امکان پذیر نیست، مگر دولت انقلابی موقت جایگزین دولتی گردد که با انقلاب در جنگ است. به فرض محال، اگر دولت تزاری، پس از تصمیم به برگزاری مجلس «مؤسسان» (بخوانید: مشورتی) رسماً آزادی تبلیغات را تضمین کند، با این وصف کلیه مزایا و تسهیلات عالی برای مبارزات انتخاباتی، که از قدرت متشکل دولت منتج می شود، در دست وی باقی خواهد ماند. این مزایا و تسهیلات تبلیغاتی در طول انتخابات اولین مجلس مردم در اختیار همانهایی خواهد بود که با تمام قدرت به مردم ستم روا داشته اند، و مردم به زور شروع به بیرون کشیدن آزادی از چنگال آنان نموده اند.

در یک کلام، به همان نتیجه ای می رسیم که قبلاً (پرولتری شماره ۳)، (۴۶) هنگامی که این مسئله را از زاویه دیگری مورد بررسی قرار دادیم، به دست آمد. شعار مجلس مؤسسان توده ای به خودی خود و

جداگانه، در حال حاضر شعار بورژوازی سلطنت طلب است که معامله بین بورژوازی و تزار را طلب می کند. تنها، سرنگونی دولت تزاری و جایگزینی آن به وسیله دولت انقلابی موقت که موظف به تشکیل مجلس مؤسسان توده ای باشد، می تواند شعار مبارزه انقلابی را به دست دهد. پرولتاریای روسیه در این مورد نایستی به هیچ توهمی دچار شود. در غوغای هیجان عمومی، پرولتاریا را با استفاده از شعارهای خود وی فریب می دهند. اگر نتوانیم در مقابل نیروی مسلح دولتی نیروی مسلح مردم را قرار دهیم، اگر برکناری دولت تزاری و جایگزینی آن توسط دولت انقلابی موقت کاملاً انجام نگیرد، هر مجلس نمایندگان، با هر عنوانی که بر آن نهاده شود - «توده ای»، «مؤسسان» و غیره - در واقعیت مجلس نمایندگان بورژوازی بزرگ خواهد بود که به منظور معامله برای تقسیم قدرت با تزار تشکیل گردیده است.

هر چه مبارزه مردم علیه تزار بیشتر اوج می گیرد و هر چه احتمال تحقق سریع خواست آنان برای برقراری مجلس نمایندگان مردم فزونی می یابد، پرولتاریای انقلابی بایستی به همان اندازه با دقت بیشتری مراقب بورژوازی «دمکراتیک» باشد. به محض کسب آزادی، این متحد پرولتاریا به دشمن وی مبدل خواهد شد. دو عامل، این تغییر و تبدیل را از نظر پوشیده خواهد داشت: ۱- ماهیت مبهم، ناقص و غیرمتعهد شعارهای به ظاهر «دمکراتیک» بورژوازی و ۲- کوشش در تبدیل شعارهای پرولتاریا به عبارات توخالی و جایگزین کردن مطالباتی که آزادی و انقلاب را به راستی محافظت و تضمین کند توسط وعده های پوچ. کارگران اکنون بایستی با هوشیاری بیش از پیش مراقب «دمکراتها» باشند. اگر به واسطه شرایط عملی موجود که تحت آن مبارزه انتخاباتی و خود انتخابات اجرا می شود، مجلس از بیان خواست مردم عاجز بماند و مستقلاً قادر به برقرار نمودن نظام جدید نباشد، «مجلس مؤسسان توده ای» چیزی جز یک عبارت توخالی نخواهد بود. مسئله فراخواندن مجلس مؤسسان توده ای، بمثابه نکته اساسی مورد بحث، اکنون جای خود را به مسئله شیوه انجام این فراخواندن داده است. ما در شرف رویدادهای نهایی هستیم. پرولتاریا نباید به شعارهای کلی دمکراتیک دل بندد، بلکه بایستی در مقابل آنان شعارهای پرولتری - دمکراتیک خویش را با همه وسعتش طرح نماید. تنها آن نیرو واقعاً قادر به تضمین پیروزی کامل انقلاب است که چنین شعارهایی را رهنمود خود قرار دهد.

«پرولتری» شماره ۴

۱۷ ژوئن ۱۹۰۵

وظایف ما و شورای نمایندگان کارگران

(نامه ای به سردبیر) (۴۷)

رفقا، اکنون مسئله اهمیت و نقش شورای نمایندگان کارگران، با فوریت در مقابل سوسیال دمکراتهای سن پترزبورگ و تمامی پرولتاریای پایتخت قرار دارد. من قلم به دست می گیرم تا عقایدی چند پیرامون این موضوع مهم بیان کنم، اما قبل از آن، مطلقاً لازم می دانم مهمترین شرط را قائل شوم: من به عنوان یک نگرنده سخن می گویم؛ هنوز مجبور به نوشتن از آن «راه دور» لغتی، از «خارج» نفرت انگیز یک

تبعیدی می باشم، و این برای هر کسی، اگر در سن پترزبورگ نبوده است، اگر هرگز شورای نمایندگان کارگران را ندیده، یا با رفقا در محل تبادل نظر نکرده باشد، کاملاً غیرممکن است عقیده صحیحی از این موضوع واقعی و عملی به دست آورد. بنابراین، چاپ این نامه را، که به وسیله شخصی بی اطلاع نگاشته شده است، به صلاحدید هیئت تحریریه واگذار می کنم. من این حق را برای خود قائلم، هر زمان که بالاخره فرصت کردم خود را با موضوع، از طریق چیزی بیش از اطلاعات «کاغذی» آشنا سازم، در عقاید تجدید نظر کنم.

و حالا بپردازیم به موضوع. به نظرم می رسد که رفیق رادین، در طرح سؤال: شورای نمایندگان کارگران یا حزب؟ در شماره ۵ نوایایزین (۴۸) (من کلاً فقط ۵ شماره از این ارگان مرکزی ح.ک.س.د.ر خودمان را دیده ام)، اشتباه می کند. فکر می کنم مطرح کردن سؤال به این شکل اشتباه باشد، و تصمیم قطعاً باید این باشد: هر دو، شورای نمایندگان کارگران و حزب. تنها سؤال - و سؤالی بس مهم - اینست که چگونه وظایف شورا و حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه را از هم تفکیک، و چگونه با هم ترکیب کنیم. من فکر می کنم برای شورا، بطور کلی پیوستن به تنها یک حزب به دور از صلاح باشد. از آنجا که این عقیده احتمالاً موجب شگفتی خواننده خواهد شد، بلادرنگ به توضیح دادن نظریاتم می پردازم (بازهم، و بسیار مصرأً، اظهار می دارم که این عقیده یک نگرنده است).

شورای نمایندگان کارگران از درون اعتصاب عمومی، در ارتباط با اعتصاب، و برای اهداف آن به وجود آمد. چه کسی اعتصاب را رهبری کرد و به پیروزی نهائی رسانید؟ تمامی پرولتاریا، که دربرگیرنده غیر سوسیال دمکراتها - خوشبختانه یک اقلیت - می باشد. اهداف اعتصاب چه بود؟ این، هر دو، اقتصادی و سیاسی بود. اهداف اقتصادی، نه تنها مربوط به کارگران دستمزدی، بلکه مربوط به تمامی پرولتاریا، همه کارگران و حتی تا حدی همه مردم زحمتکش بود. اهداف سیاسی، دربرگیرنده همه مردم، یا حتی همه مردمان روسیه بود. این اهداف در جهت رها ساختن تمام مردمان از زیر یوغ استبداد، بقایای سرف داری، حق کشی و ستم پلیسی بود.

بگذارید جلوتر رویم. آیا پرولتاریا باید به مبارزه اقتصادی ادامه دهد؟ البته، در این مورد هیچ اختلاف نظری در بین سوسیال دمکراتها نیست، و نمی تواند باشد. آیا این مبارزه باید تنها توسط سوسیال دمکراتها، یا زیر پرچم سوسیال دمکراتیک هدایت شود؟ من اینطور فکر نمی کنم؛ من هنوز به نظریه ای که در «چه باید کرد؟» (درست است که در شرایط کاملاً متفاوت و اکنون کهنه شده) عنوان کردم، پایبندم، یعنی صلاح نمی باشد که ترکیب اتحادیه های کارگری، و از اینرو ترکیب کسانی را که در مبارزه اتحادیه ای، یا مبارزه اقتصادی شرکت می کنند، به اعضای حزب سوسیال دمکرات محدود کرد. به نظرم می رسد که شورای نمایندگان کارگران، بمثابه سازمانی بیانگر کلیه مشاغل، باید بکوشد تا دربرگیرنده نمایندگانی از تمامی کارگران صنعتی، حرفه ای و اداری، خدمتکاران خانگی، کارگران زراعتی و غیره باشد، یعنی دربرگیرنده نمایندگانی از همه کسانی که قادر به، و خواهان جنگیدن بطور جمعی برای زندگی بهتر برای تمام مردم زحمتکش اند، از همه کسانی که دارای حداقل درجه ابتدائی از صداقت سیاسی اند، از همه بجز «مرتجعین سیاه» (۴۹). تا آنجا که به ما سوسیال دمکراتها مربوط می شود، حداکثر سعی خود را خواهیم کرد تا نخست، کلیه سازمانهای حزمان کاملاً، تا سرحد امکان، در تمام اتحادیه ها انعکاس یابند، و دوماً، سعی خواهیم کرد از مبارزه ای که مشترکاً همراه با همقطاران پرولتریمان، بدون توجه به نظریاتشان، به آن دست می زنیم، برای مدافعه سرسخت و خستگی ناپذیر از تنها جهان بینی نامتناقض، تنها جهان بینی راستین پرولتری، یعنی مارکسیسم، استفاده کنیم. ما البته در راه ترویج این جهان بینی، و در انجام این فعالیت تبلیغی و تهییجی، حزب طبقاتی پرولتاریای آگاه، حزب پیوسته اصولی و کاملاً

مستقل خود، یعنی حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه را، محافظت می کنیم و آن را تحکیم و توسعه خواهیم بخشید. هر قدم در مبارزه پرولتری، اگر با فعالیتهای متشکل و منظم ما سوسیال دمکراتها به طرز جداناپذیری متصل باشد، توده های طبقه کارگر در روسیه و سوسیال دمکراتها را هر چه بیشتر به هم نزدیک می کند.

مبارزه سیاسی هم اکنون به مرحله ای از رشد رسیده است که در آن نیروهای انقلاب و ضدانقلاب تقریباً برابرند. مرحله ای که دولت تزار، در سرکوب انقلاب، دیگر توانی ندارد، در حالیکه انقلاب، برای از میان بردن دولت «مرتجعین سیاه»، هنوز به حد کافی نیرومند نیست. زوال دولت تزار به حد کامل رسیده است. اما حتی در حالیکه زنده زنده می پوسد، تمامی روسیه را با زهر عفونت خود آلوده می سازد. در مقابل زوال نیروهای ضدانقلابی، مطلقاً ضروری است که نیروهای انقلابی را، فوراً، بی درنگ و بدون کوچکترین تأخیر سازمان داد. این سازماندهی، بخصوص اخیراً پیشرفت درخشانی کرده است. این امر، از تشکیل بخشهای ارتش انقلابی (جوخه های دفاعی و غیره)، رشد سریع سازمانهای توده ای سوسیال دمکراتیک پرولتاریا، ایجاد کمیته های انقلابی دهقانی توسط دهقانان انقلابی، و اولین جلسات آزاد برادران پرولتر ما در اونیفورم سربازی و ملوانی، که برای خود راه سخت و پرمشقت، ولی واقعی و روشن به سوی آزادی و سوسیالیسم را هموار می سازند، مشهود است.

آنچه اکنون مورد نیاز است، وحدت کلیه نیروهای واقعاً انقلابی است، کلیه آن نیروهایی که هم اکنون به نحوی انقلابی عمل می کنند. آنچه مورد نیاز است، یک مرکز سیاسی سراسری روسیه می باشد، مرکزی فعال و تازه که به واسطه ریشه های عمیق خود در میان مردم، نیرومند است، مرکزی که از اعتماد مطلق توده ها برخوردار است، دارای نیروی خستگی ناپذیر انقلابی است و از نزدیک با احزاب سازمان یافته انقلابی و سوسیالیست در تماس است. چنین مرکزی تنها می تواند توسط پرولتاریای انقلابی بنا نهاده شود: که اعتصاب سیاسی را شکوهمندانه به انجام رسانده است و اکنون قیام مسلحانه تمامی مردم را سازمان می دهد، پرولتاریایی که نیمی از آزادی را برای روسیه کسب کرده است و آزادی کامل را نیز برایش کسب خواهد کرد.

ممکن است این سؤال پرسیده شود: چرا شورای نمایندگان کارگران نمی تواند تبدیل به نطفه چنین مرکزی شود؟ آیا به این دلیل است که در شورا، تنها سوسیال دمکراتها نیستند؟ اما این، یک مزیت است نه یک زیان. ما همواره صحبت از ضرورت اتحاد مبارزه جویانه سوسیال دمکراتها و دمکراتهای بورژوازی انقلابی می کرده ایم. ما صحبت از آن می کرده ایم و کارگران آن را عملاً انجام داده اند، و این بسیار شایسته است. هنگامی که نامه ای از رفقای کارگر وابسته به حزب سوسیالیست انقلابی را در نوایاژیزن می خوانم، که به ادغام شورا در یکی از احزاب معترضند، نمی توانم نپذیرم که این رفقای کارگر در بسیاری از جنبه های عملی محق می باشند. لازم به گفتن نیست که نظریات ما و آنان با یکدیگر فرق می کند و به هم پیوستن سوسیال دمکراتها و سوسیالیست انقلابی ها قابل طرح نمی باشد و چنین پیشنهادی نیز نمی شود. ما عمیقاً متقاعدیم، آن کارگرانی که به نظریات سوسیالیست انقلابی ها می گروند و معهدا در صفوف پرولتاریا می جنگند، متزلزلند. زیرا آنان علیرغم حمایتشان از یک هدف به راستی پرولتری، نظریات غیرپرولتری را حفظ می کنند. ما بایستی از نظر ایدئولوژیک، در مقابل تزلزل آنان، با راسخ ترین عزم بجنگیم، اما در این راه باید مراقب باشیم که هدف انقلابی، این هدف زنده، سوزان و حیاتی که به تصدیق همه رسیده است و تمامی مردم صدیق را متحد کرده است، صدمه نبیند. ما هنوز معتقدیم که نظریات سوسیالیست انقلابی ها، دمکراتیک - انقلابی است و نه سوسیالیستی. شورا، سازمانی مبارزه جویانه است و بایستی باشد، و ما بخاطر اهداف مبارزه جویانه مان، در حالی که استقلال

حزبان را حفظ می کنیم، باید به اتفاق یکدیگر گام برداریم. اخراج دمکراتهای انقلابی صدیق و فداکار، به هنگامی که انقلاب دمکراتیک را می گذرانیم، کاری عبث می باشد، این یک حماقت است. ما بر غالب آمدن بر تزلزل آنان هیچ مشکلی نخواهیم داشت، زیرا نظریات ما توسط خود تاریخ، در هر قدم توسط واقعیت حمایت می شود. اگر جزوه مان سوسیال دمکراسی را به آنان نیاموخته است، انقلابمان خواهد آموخت. مطمئناً آن کارگرانی که مسیحی باقی می مانند، و به خدا عقیده دارند، و آن روشنفکرانی که از تصوف دفاع می کنند (وای بر آنها!)، نیز متزلزلند، اما ما آنها را از شورا و یا حتی از حزب اخراج نخواهیم کرد، زیرا این ایمان محکم ماست که مبارزه واقعی و کار در میان لایه های گوناگون، تمام عناصر دارای روحیه زنده را قانع خواهد کرد که مارکسیسم حقیقت است، و آن کسانی را که فاقد روحیه زنده هستند، به کنار خواهد راند. و ما قدرتمان، قدرت مقاومت ناپذیر مارکسیستها در حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه را، لحظه ای مورد تردید قرار نمی دهیم.

به نظر من، نمایندگان کارگران، بمثابه مرکزی انقلابی، که رهبری سیاسی را تأمین می کند، نه تنها سازمان وسیعی نیست، بلکه بعکس، بسیار محدود است. شورا باید خود را دولت موقت انقلابی اعلام کند، یا چنین دولتی را تشکیل دهد، و در این راه بایستی به هر طریق، شرکت نمایندگان جدیدی را منظور دارد، این نمایندگان نه تنها از کارگران، بلکه در وهله اول، از ملوانان و سربازان که در همه جا جویای آزادی اند، دوماً از دهقانان انقلابی، و سوماً، از روشنفکران بورژوازی انقلابی می باشند. شورا باید هسته ای نیرومند را برای دولت موقت انقلابی برگزیند، و آن را توسط نمایندگان کلیه احزاب انقلابی و کلیه دمکراتهای انقلابی (ولی، البته انقلابی و نه لیبرال) استحکام بخشد. ما از چنین ترکیب مختلط و وسیعی نمی هراسیم - به راستی خواهان آنیم، زیرا انقلاب کبیر روسیه نمی تواند کاملاً موفق گردد، مگر آنکه پرولتاریا و دهقانان متحد شوند، و مگر آنکه سوسیال دمکراتها و دمکراتهای انقلابی در مبارزه متحد گردند. این، اتحادی موقت برای برآورده کردن وظایف عملی بلاواسطه و مشخص خواهد بود، در حالیکه منافع مهم تر پرولتاریای سوسیالیست، منافع اساسی و اهداف نهایی اش، توسط حزب مستقل و پیوسته اصولی کارگر سوسیال دمکرات روسیه سرسختانه مورد حمایت قرار می گیرد.

ممکن است اعتراض شود که اگر این ترکیب مختلط و وسیع باشد، مشکل بتوان مرکزی به حد کافی مستحکم و متحد، برای اعمال رهبری عملی، بنا نهاد. من این را با یک سؤال پاسخ می دهم: از انقلاب اکتبر (۵۰)، چه درسهایی گرفته ایم؟ آیا کمیته اعتصاب، در واقعیت امر ثابت نکرد که خود، مرکز عموماً به رسمیت شناخته شده است، که دولت واقعی است؟ و آیا آن کمیته، از روی میل، نمایندگان آن بخش از اتحادیه ها و «اتحاد اتحادیه ها» (۵۱) را که حقیقتاً انقلابی است و از مبارزه سرسختانه پرولتاریا برای آزادی حمایت می کند، در صفوف خود نمی پذیرد؟ نکته اساسی اینست که بخش عمده و خالص پرولتری دولت موقت انقلابی باید نیرومند باشد، و مثلاً بایستی در مقابل هر صدها نماینده کارگران، ملوانان، سربازان و دهقانان، چند دوجین نماینده از اتحادیه های روشنفکران انقلابی موجود باشد. ایمان دارم که جناح پرولتری در عمل سریعاً قادر خواهد بود که نسبت مناسب را مستقر سازد.

ممکن است اعتراض شود که مشکل بتوان برای چنین دولتی، برنامه ای به حد کافی کامل طرح کرد که پیروزی انقلاب را تضمین کند، و به حد کافی وسیع باشد که یک اتحاد مبارزاتی عاری از هر گونه محافظه کاری، ابهام، نارسائی و ریاکاری را ممکن سازد. پاسخ خواهم داد: چنین برنامه ای هم اکنون، بطور کامل توسط واقعیت مطرح شده است. این برنامه، هم اکنون، در اساس، توسط کلیه عناصر دارای آگاهی سیاسی، مطلقاً از تمام طبقات و بخشهای جمعیت، منجمله کشیش های ارتدکس، به رسمیت شناخته شده است. تحقق کامل آزادی سیاسی، که تزار چنان ریاکارانه قول آن را داده است، باید در صدر

این برنامه قرار گیرد. الغاء کلیه قوانین محدود کننده آزادی بیان، اندیشه، گردهم آیی، مطبوعات، اجتماعات و اعتصابات، و نسخ کلیه نهادهای محدود کننده این آزادیها، بایستی بلاواسطه و واقعی باشد، این آزادیها بایستی تضمین شوند و به راستی به اجرا درآیند. این برنامه بایستی تشکیل یک مجلس مؤسسان ملی را، که از حمایت مردمی آزاد و مسلح برخوردار است، و برای مستقر کردن نظم نوین در روسیه اختیار و قدرت کامل دارد، تأمین کند. این برنامه باید تسلیح مردم را میسر سازد. همگی ضرورت مسلح شدن مردم را درک کرده اند. آنچه باید انجام شود، این است که فعالیتهایی که هم اکنون آغاز شده است و همه جا در حال انجام می باشد، تکمیل و متحد گردد. برنامه دولت موقت انقلابی، همچنین بایستی، اعطای بلاواسطه آزادی کامل واقعی به ملیتهای تحت ستم هیولای تزاری را تأمین کند. روسیه ای آزاد متولد شده است. پرولتاریا آماده انجام وظیفه است. او اجازه نخواهد داد بار دیگر لهستان قهرمان سرکوب گردد. او خود وارد عمل خواهد شد، او نه فقط توسط اعتصابات صلح آمیز، بلکه همچنین با زور اسلحه برای هر دو، روسیه ای آزاد و لهستانی آزاد خواهد جنگید. برنامه فوق باید هشت ساعت روزانه کار، که هم اکنون کارگران در حال «به چنگ آوردن» آن هستند، و اقدامات فوری دیگر برای تحدید استثمار سرمایه داری را تأمین کند. بالاخره، این برنامه باید لزوماً شامل انتقال تمامی زمینها به دهقانان، پشتیبانی از هر اقدام انقلابی که دهقانان برای گرفتن زمینها به آن دست می زنند (البته، بدون پشتیبانی کردن از خیال واهی تصاحب قطعات کوچک و «متساوی» زمین) و تشکیل کمیته های انقلابی دهقانان در همه جا، که اکنون خود به خود شروع به شکل گرفتن کرده است، باشد.

امروز چه کسی بجز «مرتجعین سیاه» و دولت «مرتجعین سیاه»، ماهیت مبرم و ضرورت عملی این برنامه را انکار می کند؟ در حقیقت، حتی لیبرالهای بورژوا، مایل به پذیرش آن در تئوری هستند! تا آنجا که به ما مربوط می شود، باید با کمک نیروهای مردم انقلابی آن را به عمل درآوریم؛ برای انجام این امر، باید آن نیروها را با سرعت ممکن، از طریق پرولتاریا، که دولت موقت انقلابی را اعلام می کند، متحد سازیم. درست است، تنها قیامی مسلحانه حقیقتاً قادر به پی ریزی اساس چنین دولتی است. اما دولت پیشنهاد شده، در حقیقت ارگان این قیام رشد یابنده و بیش از پیش تکمیل شونده، خواهد بود. تشکیل یک دولت انقلابی، عملاً نمی تواند آغاز شود مگر آنکه قیام ابعادی آشکار برای همه یافته باشد، ابعادی که برای همه ملموس باشد. اما اکنون، وقت آنست که این قیام را از لحاظ سیاسی متحد ساخت، آن را متشکل نمود و برای آن برنامه صریحی عرضه کرد؛ وقت آنست که بخشهای ارتش انقلابی را، که هم اکنون متحدند و سریعاً نیرومند می گردند، به ابزارها و تکیه گاه عمده این دولت جدید حقیقتاً آزاد و حقیقتاً مردمی، مبدل کرد. مبارزه قریب الوقوع، قیام، اجتناب ناپذیر و جنگ قطعی نزدیک است. وقت آنست که مستقیماً به میدان آیم، نیروهای متشکل پرولتاریا را برعلیه رژیم پوسیده تزار بگماریم، از جانب دولت موقت انقلابی متشکل از پیشروترین کارگران، بیانیه ای به تمامی مردم عرضه کنیم.

اکنون برای ما بدیهی است که در میان مردم انقلابی، افرادی را می توان یافت که قادرند این وظیفه خطیر را به انجام رسانند، افرادی کاملاً وفادار به انقلاب، از این مهم تر، افرادی با انرژی خستگی ناپذیر و بی پایان. اکنون برای ما بدیهی است که عناصر یک ارتش انقلابی، که از این هدف پشتیبانی خواهد کرد، وجود دارد، و اینکه این افراد، از هر طبقه مردم، که منصف و هوشیار و دارای آگاهی سیاسی هستند، هنگامی که دولت جدید، جنگی قطعی علیه دولت پلیسی و نیمه فئودال روسیه اعلام می کند، از تزاریسم به کلی روی برمی گردانند.

شهروندان - بجاست در آن اعلام جنگ، در آن بیانیه دولت انقلابی گفته شود - شهروندان، انتخاب خود را بکنید! آنجا، با تمامی روسیه قدیم، با همه نیروهای شوم استثمار، ستم و خشونت علیه انسان روبرویم.

و اینجا، با اتحادی از شهروندان آزاد که دارای حقوق متساوی در کلیه امور دولتی هستند، روبرویم. آنجا، با اتحادی از استثمارگران، متمولان و پلیس روبرویم. و اینجا، با اتحادی از تمامی مردم زحمتکش، تمامی نیروهای حیاتی مردم، تمامی روشنفکران منصف، روبرویم. آنجا با «مرتجعین سیاه» روبرویم، و اینجا، با کارگران متشکلی که برای آزادی، برای آموزش و پرورش و برای سوسیالیسم می جنگند. انتخاب خود را بکنید شهروندان! اینست برنامه ما، که از مدتی قبل توسط تمامی مردم، پیش کشیده شده است. اینها، اهدافمان هستند که به نام آنها علیه دولت «مرتجعین سیاه»، اعلام جنگ می کنیم. ما سعی نداریم ابداعات ذهنی خود را به مردم تحمیل کنیم، تنها ابتکار عمل را در پدید آوردن آنچه که بدون آن زندگی در روسیه بیش از این غیرممکن است، چیزی که عموماً و یکصدا تأیید شده است، به دست می گیریم. ما خود را از مردم انقلابی جدا نمی کنیم، بلکه هر قدم که برمی داریم و هر تصمیمی که می گیریم، به قضاوت آنان می گذاریم. ما کاملاً و فقط به ابتکار آزاد خود توده های زحمتکش اتکا می کنیم. ما مطلقاً، کلیه احزاب انقلابی را متحد می سازیم و نمایندگانی از همه گروههای مردم که مایلند برای آزادی، برای برنامه ما، که حقوق ابتدائی را تضمین و احتیاجات اولیه مردم را برآورده می کند، بجنگند، به صفوفمان فرا می خوانیم. بخصوص، دستهایمان را به طرف رفقای کارگرمای در اونیفورم سربازی و به جانب برادران دهقانمان دراز می کنیم تا بتوانیم به اتفاق هم، تا به آخر علیه یوغ زمینداران و بوروکراتها، برای زمین و آزادی بجنگیم.

برای مبارزه قطعی آماده شوید شهروندان! ما به دولت «مرتجعین سیاه» اجازه اعمال خشونت علیه روسیه نخواهیم داد. ما بخاطر جابجا شدن چند بوروکرات یا استعفای چند افسر پلیس، در حالیکه تمامی توده پلیس «مرتجعین سیاه» قدرت کشتن، چپاول و بی حرمتی علیه مردم را برای خود محفوظ می دارد، فریب نخواهیم خورد. بگذار بورژواهای لیبرال در مقابل دولت «مرتجعین سیاه» سر تعظیم فرود آورند. «مرتجعین سیاه» هنگامی که به محاکمه در همان دادگاههای قدیمی تزاری و به وسیله همان مأموران قدیمی تزاری تهدید شوند، خنده سر می دهند. ما به واحدهای ارتشی خود دستور خواهیم داد پهلوانان «مرتجعین سیاه» را، که مردم جاهل را با ودکا مست و فاسد می کنند، دستگیر کنند؛ ما همه آن هیولاهای مانند رئیس پلیس کرونشتات را به محاکمه علنی و انقلابی، توسط همه مردم، می کشانیم.

شهروندان، همه کس به غیر از «مرتجعین سیاه» از دولت تزاری روی برگردانیده است. پس در پشت دولت انقلابی صف آرایی کنید، از پرداخت هر گونه مالیات و عوارض خودداری کنید و تمام نیروی خود را صرف سازماندهی و تسلیح یک نیروی میلیس آزاد مردمی کنید. روسیه، آزادی واقعی را تنها زمانی خواهد داشت که مردم انقلابی بر نیروهای دولت «مرتجعین سیاه» دست بالا را بیابند. در یک جنگ داخلی، هیچ کس بیطرف نیست و نمی تواند باشد. حزب بیرق سفید، دورویی بزدلانه محض است. آن کس که از مبارزه عقب می کشد، تکیه گاه سلطه «مرتجعین سیاه» می گردد. کسی که له انقلاب نباشد، علیه انقلاب است. کسی که انقلابی نیست، بخصوص از «مرتجعین سیاه» می باشد. ما متعهد می شویم که نیروها را برای قیامی مردمی، صف آرایی کنیم و تعلیم دهیم. بگذار تا سالروز آن روز بزرگ، نهم ژانویه (۵۲)، هیچ اثری از نهادهای قدرت تزاری در روسیه بجای نماند. باشد که تعطیل بهاری پرولتاریای جهان، روسیه را همانا کشوری آزاد، با مجلس مؤسسانی که از سوی تمامی مردم آزادانه تشکیل شده است، بیابد.

من تحول شورای نمایندگان کارگران به یک دولت موقت انقلابی را بدین گونه تصویر می‌کنم. و این وظایفی است که در مرتبه اول و مهم تر از هر چیز، برای تمام سازمانهای حزبمان، تمام کارگران آگاه، خود شورا، کنگره قریب الوقوع کارگران در مسکو و برای کنگره اتحادیه دهقانان (۵۳)، معین می‌کنم.

نوشته شده بین نوامبر ۲-۴ (۱۵-۱۷) ۱۹۰۵
نخستین بار در ۵ نوامبر ۱۹۴۰، در شماره ۳۰۸ پراودا به چاپ رسید.

توضیحات

فقط توضیحاتی که با * مشخص شده است از لنین است.

۱- «گروه رهایی کار»، نخستین گروه مارکسیستی روسیه بود که در سال ۱۸۸۳ توسط پلخانف در سوئیس تشکیل شد. اکسلرود، دویچ، زاسولیک و ایگناتوف نیز از اعضای این گروه بودند. این گروه به توسعه مارکسیسم در روسیه کمک بزرگی کرد. کتابهای «مانیفست حزب کمونیست» اثر مارکس و انگلس، «کار دستمزدی و سرمایه» اثر مارکس و «سوسیالیسم تخیلی و علمی» اثر انگلس از جمله آثارى هستند که توسط این گروه به زبان روسی ترجمه، چاپ و در داخل روسیه منتشر شدند. در کنگره دوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه، در سال ۱۹۰۳، این گروه انحلال خود را اعلام داشت.

۲- «کردو» (Credo)، مانیفست اکونومیستها بود که در سال ۱۸۹۹ توسط ا.د. کوسکوا انتشار یافت. لنین پس از دریافت این نوشته مقاله «اعتراض سوسیال دمکراتهای روسیه» را نوشت و به آن شدیداً انتقاد کرد.

۳- رابوچایا میسل (Rabochaya Mysl «اندیشه کارگر»)، روزنامه اکونومیستها بود که توسط ک.م. تاختراف و عده دیگری از اکتبر ۱۸۹۷ تا دسامبر ۱۹۰۲ منتشر می‌شد. این روزنامه رویهم رفته ۱۶ شماره داشت. شماره ۳ تا ۱۱ و ۱۶ آن در برلین و بقیه در سن پترزبورگ انتشار یافت.

۴- ناردنایولیا (Narodnaya Volya «اراده مردم»)، سازمان مخفی سیاسی - چریکی ناردنیکها («خلق گرایان») بود که در سال ۱۸۷۹، به دنبال انشعاب درون سازمان ناردنیکى «زملیا ای ولیا» (Zemlya i Volya «زمین و آزادی»)، تشکیل شد. ناردنایولیا با حفظ نظریات تخیلی سوسیالیسم ناردنیکى، وظیفه خود را در به دست آوردن آزادی سیاسی تعیین نمود. آنان سرنگونی حکومت خودکامه و به دست آوردن آزادی سیاسی را فوری ترین هدف خود می دانستند. برنامه آنها تشکیل یک مجلس دائم توده ای بر پایه رأی همگانی، برقراری آزادیهای دمکراتیک، دادن زمین به مردم و فراهم آوردن طرحی برای واگذاری کارخانجات به کارگران بود. این گروه، مبارزه قهرمانانه ای را علیه حکومت خودکامه به اجرا درآورد. ولی همواره از جلب پشتیبانی توده های وسیع مردم ناتوان ماند. سعی آنان بر این بود که با ترور فردی، دولت را گیج و مختل نمایند. پس از ترور الکساندر دوم در مارس ۱۸۸۱، دولت با استفاده از روشهای شدید اختناق و اعدام دسته جمعی، سازمان ناردنایولیا را از هم پاشید. اگر چه لنین به برنامه تخیلی ناردنایولیا انتقاد می کرد ولی به مبارزه از خود گذشته اعضای آن علیه تزاریسم، روشهای مخفی کاری پرارزش و مرکزیت تشکیلات آنان ارج می نهاد.

۵- اکونومیست ها. اکونومیسم (Economism) گرایش فرصت طلب درون سوسیال دمکراسی روسیه بود که در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ پدید آمد. روزنامه رابوچایا میسل («اندیشه کارگر») و

مجله رابوچییه دیلو («آرمان کارگر») ارگانهای اکونومیستها بودند. اکونومیستها معتقد بودند که طبقه کارگر باید صرفاً به مبارزه اقتصادی برای به دست آوردن حقوق بیشتر و شرایط کار مناسب تر پردازد. آنان عملاً پیکار سیاسی را از وظایف بورژوازی لیبرال می دانستند و اعتقادشان بر این بود که آگاهی طبقاتی و سوسیالیستی بطور خود به خودی در روند مبارزات اقتصادی طبقه کارگر به وجود می آید و اینکه حزب فقط باید به شرکت در مبارزات خودانگیخته طبقه بسنده کند.

۶- برنشتاینیسم، گرایش غیرمارکسیستی جنبش سوسیال دمکراسی آلمان و جهان بود که در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ به پیروی از نظریات ادوارد برنشتاین (E. Bernstein) آلمانی به وجود آمد. وی در سالهای ۹۸-۱۸۹۶، رشته مقالاتی تحت عنوان «مسائل سوسیالیسم» برای مجله نوی تسایت (Die Neue Zeit) ارگان تئوریک سوسیال دمکراسی آلمان نوشت. وی در این مقالات می کوشید تحت لوای «آزادی انتقاد»، در اصول فلسفی، اقتصادی و سیاسی مارکسیسم تجدید نظر کند و تئوریهای سازش و همکاری طبقات را جایگزین آن نماید. برنشتاین، حقایق جامعه بورژوازی را از قبیل بی چیز شدن طبقه کارگر، رشد تضادهای طبقاتی، بحرانها، ضرورت فروپاشی نظام سرمایه داری، انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا رد نمود و برنامه ای را برای تغییر تدریجی جامعه ارائه داد. در سال ۱۸۹۹، مقالات وی در کتابی به نام «پیش شرطهای سوسیالیسم و وظایف سوسیال دمکراسی» منتشر شد. اکونومیستهای روسیه در زمره فرصت طلبانی بودند که در «بین الملل دوم» به پشتیبانی از این نظریات برخاستند.

۷- نقل از «قوانین عام جامعه بین المللی کارگران» (بین الملل اول) که توسط کارل مارکس نوشته شد.

۸- پیوتر الکسیف (Pyotr Alexeyev)، کارگر انقلابی روس در سالهای ۷۰ قرن ۱۹. وی در ۱۰ مارس ۱۸۷۷ در مقابل یک دادگاه تزاری در سنت پترزبورگ، نطقی ایراد کرد که برای اولین بار در مجموعه ای به نام «وپریود» (Vperyod «به پیش») که بطور غیرمنظم انتشار می یافت، چاپ شد. این سخنرانی، بعدها مکرراً بطور غیرقانونی تجدید چاپ شد و در میان کارگران روس طرفداران بسیار یافت.

۹- رجوع کنید به توضیح ۲۹.

۱۰- زمستوو (Zemstvo)، هیئتهای دولتی محلی که در سال ۱۸۶۴، در استانهای مرکزی روسیه تزاری تشکیل شد. زمستووها، تحت تسلط اشراف و حوزه قدرتش در حد مسائل صرفاً اقتصادی محلی (بیمارستان، جاده سازی، آمارگیری، بیمه و غیره) بود. فرمانداران محلی و وزارت کشور، این هیئت را تحت نظارت خود داشتند و می توانستند تصمیماتی را که مورد موافقت دولت قرار نمی گرفت لغو نمایند.

۱۱- اشاره به فرمان تزار به «سنا» در دسامبر ۱۹۰۴.

۱۲- اشاره به دوره کوتاهی در سال ۱۹۰۴ است که طی آن دولت تزاری به لیبرالها امتیازاتی داد. سویاتوپولک میرسکی (Svyatopolk Mirsky)، وزیر کشور، به زمستووها اجازه تشکیل جلسه داد، سانسور را کمی معتدل ساخت و چند سیاستمدار لیبرال تبعیدی را عفو کرد.

۱۳- و.ک. پلو (Plehve)، یکی از سیاستمداران روسیه تزاری که بین سالهای ۱۹۰۲ و ۱۹۰۴، وزیر کشور و رئیس ژاندارمری بود. او سرسختانه علیه جنبش انقلابی جنگید.

۱۴- لیبرالهای آسوباژدنیه (Osvobozhdeniye)، لیبرالهای بورژوا که حول مجله آسوباژدنیه («رهایی») که در سالهای ۵-۱۹۰۲ در خارج از روسیه تحت نظر پ.ب. استروو چاپ می شد، گرد آمده

بودند. لیبرالهای آسوباژدنیه در سال ۱۹۰۴، «جامعه» لیبرال - سلطنت طلب آسوباژدنیه را تشکیل دادند. در سالهای بعد، این عده هسته مرکزی عمده ترین حزب بورژوایی روسیه یعنی «حزب دمکرات مشروطه خواه» (کادت Cadet) را تشکیل دادند.

۱۵- سوسیالیست انقلابی ها (Socialists Revolutionaries یا SR) یک حزب خرده بورژوایی بود که در اواخر سال ۱۹۰۱ و اوایل ۱۹۰۲ در نتیجه وحدت گروهها و محفلهای ناردنیک، به وجود آمد. آنان هیچ تمایز طبقاتی بین کارگران و دهقانان نمی دیدند و تفاوتهای طبقاتی درون دهقانان را نادیده می گرفتند، رهبری پرولتاریا را در انقلاب رد می کردند و روش مبارزاتی آنان علیه استبداد، تاکتیک ترور فردی بود. برنامه ارضی این گروه شامل از بین رفتن مالکیت خصوصی زمین، تشکیل سازمانهای تعاونی و بطور کلی آماده کردن شرایط برای رشد کشاورزی بود. در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، این گروه به دو جناح راست و چپ منشعب شد. جناح راست که عقایدی نزدیک به «کادت» ها داشت، «حزب توده ای سوسیالیست زحمتکشان» را که حزبی قانونی بود تشکیل داد. جناح چپ نیز به صورت یک گروه آنارشستی درآمد.

۱۶- ناشائیزن (Nasha Zhizn «زندگی ما»)، روزنامه ای بود که بین سالهای ۵-۱۹۰۴، در سنت پترزبورگ چاپ می شد. نظریات این روزنامه، نزدیک به عقاید جناح چپ کادتها بود.

۱۷- اینجا لنین واژه «مخفی» را بطور طعنه آمیزی در مورد کنگره رؤسا و سایر مأموران زمستوو، که قرار بود با اجازه تزار در ۶ نوامبر ۱۹۰۴ در سنت پترزبورگ تشکیل شود، بکار می برد.

۱۸- عبارت داخل کروشه، توسط لنین به نقل قول اضافه شده است.

۱۹- اعتصاب معروف شهر روستف، در ۲ نوامبر ۱۹۰۲ شروع و به سرعت به یک تظاهرات سیاسی تبدیل شد که در آن بیش از ۳۰۰۰۰ کارگر شرکت کردند. این اعتصاب تا روز ۲۵ نوامبر ادامه داشت و رهبری آن در دست کمیته دن طرفدار ایسکرا و البته حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه بود. منظور لنین از «تعدادی از تظاهرات توده ای در جنوب» همان اعتصابات و تظاهرات توده ای است که در سال ۱۹۰۳ در جنوب روسیه، در باکو، تفلیس و باطوم و شهرهای اصلی اوکراین، ادسا، کیف و اکاترنیوسلاو به وقوع پیوست.

۲۰- وپرید (Vperyod «به پیش»)، هفته نامه زیرزمینی بلشویکها بود که از دسامبر ۱۹۰۴ تا ماه مه ۱۹۰۵ در ژنو انتشار می یافت. مجموعاً ۱۸ شماره از این هفته نامه ظاهر شد. وپرید، در مبارزه علیه منشویسم و سازماندهی و نشر اصول حزبی نقش بسزایی ایفا کرد.

۲۱- ناردیسم (Narodism «خلق گرایی»)، گرایشی خرده بورژوایی در جنبش انقلابی روسیه که در دهه های ۶۰ و ۷۰ قرن ۱۹ به وجود آمد. ناردنیک ها خواستار سرنگونی استبداد و واگذاری زمین به دهقانان بودند و از آنجا که رشد سرمایه داری را در روسیه غیرممکن می پنداشتند، نیروی عمده انقلابی روسیه را در دهقانان جستجو می کردند. آنان به منظور برانگیختن دهقانان برای مبارزه علیه استبداد، با شعار «به میان خلق رویم»، فعالیت خود را در روستا متمرکز ساختند. در دهه های ۸۰ و ۹۰ ناردنیک ها با اتخاذ سیاست سازش با تزاریسیم و بازگو کردن منافع دهقانان مرفه، پیگیرانه علیه مارکسیسم مبارزه کردند (همچنین رجوع کنید به توضیح ۴).

۲۲- رجوع کنید به توضیح ۴.

- ۲۳- و.و، نام مستعار و.پ. ورونسوف (V.P.Vrontsov) است. وی در سالهای ۸۰ و ۹۰ قرن گذشته یکی از ایدئولوگ های ناردنیسم لیبرالی بود.
- ۲۴- «مارکسیسم قانونی»، نوعی انحراف بورژوازی در مارکسیسم بود که در سالهای ۹۰ قرن ۱۹ به رهبری استروو و با انتشار کتاب وی به نام «یادداشت های انتقادی درباره رشد اقتصادی روسیه»، پایه ریزی شد. این کتاب حمله شدیدی به ناردنیسم بود ولی در مقابل سرمایه داری موضعی خجول و غیرقاطعانه داشت. «مارکسیست های قانونی» سعی می کردند از جنبش کارگری به نفع بورژوازی استفاده نمایند. آنان مارکسیسم را از مفاهیم انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا تهی کردند. خود استروو بعدها سردبیری آسوباژدنیه را به عهده گرفت.
- ۲۵- اشاره به کتاب استروو (توضیح ۲۴).
- ۲۶- رجوع کنید به توضیح ۶.
- * ۲۷- رجوع شود به «رابوچیه دیلو»، جزوه «دو کنفرانس» (ص ۳۲)، علیه ایسکرا.
- * ۲۸- رجوع شود به «ضمیمه جداگانه» به رابوچایا میسل سپتامبر ۱۸۹۹.
- ۲۹- ایسکرا (Iskra «جرقه»)، اولین روزنامه مارکسیستی و مخفی سرتاسری روسیه بود که توسط لنین در سال ۱۹۰۰ شروع به انتشار کرد. ایسکرا، نقش اساسی و مهمی را در تشکیل حزب مارکسیستی، افشای اکونومیستها، گردهم آیی و وحدت گروههای پراکنده سوسیال دمکرات و در تدارک دومین کنگره حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه ایفا کرد. اولین شماره ایسکرا در دسامبر ۱۹۰۰، در لایپزیک منتشر شد و پس از آن در مونیخ و لندن و بالاخره در بهار ۱۹۰۳ در ژنو انتشار یافت. لنین، پلخانف، مارتف، اکسلرد، پاترسف و زاسولیک، اعضای هیئت تحریریه ایسکرا بودند. لنین، مسائل اساسی ساختمان حزب، مبارزه طبقاتی کارگران روسیه و مسائل مهم بین المللی را در این نشریه تحت بررسی قرار داد. در کنگره دوم، لنین، پلخانف و مارتف به عنوان هیئت تحریریه ایسکرا انتخاب شدند. مارتف حاضر به شرکت در آن نشد و شماره های ۴۶ تا ۵۱ ایسکرا زیر نظر لنین و پلخانف منتشر گردید. سپس پلخانف به منشویکها پیوست و درخواست بازگشت سایر اعضای منشویک هیئت تحریریه سابق را نمود. لنین با این امر مخالفت کرد و در اکتبر ۱۹۰۳ از عضویت هیئت تحریریه استعفا نمود. از شماره ۵۲ به بعد، ایسکرا ارگان رسمی منشویکها شد. از آن پس ایسکرای لنین، از شماره ۱ تا ۵۱ «ایسکرای سابق» و شماره های بعدی، «ایسکرای نو» خوانده می شد.
- ۳۰- مقاله لنین، احضار ۱۸۳ دانشجو برای خدمت در ارتش، ایسکرا، فوریه ۱۹۰۱.
- ۳۱- مقاله لنین، «تهییج سیاسی و نقطه نظر طبقاتی»، ایسکرا، فوریه ۱۹۰۲.
- ۳۲- مقاله لنین به نام «نامه ای به زمستوویست ها»، ایسکرا، مارس ۱۹۰۲.
- * ۳۳- از این فرصت استفاده می کنم تا صمیمانه از استارور و پلخانف که وظیفه سودمند فاش کردن نام نگارندگان مقالات امضاء نشده ایسکرای سابق را به عهده گرفتند، قدردانی کنم. امید است این کار را به اتمام برسانند. این مطالب برای ارزیابی تغییر مسلک «ایسکرای نو» به نظرگاه «رابوچیه دیلو» بسیار جالب خواهد بود.
- ۳۴- استپنیاک کراوچینسکی (۱۸۵۱-۹۵)، (Stepnyak Kravchinsky) نویسنده و انقلابی عضو «ناردنایولیا».
- ۳۵- مقاله لنین به نام «مبارزه سیاسی و مغلطه کاری سیاسی»، ایسکرا، اکتبر ۱۹۰۲.
- ۳۶- استارور (Starover)، نام مستعار یکی از منشویکها به نام ان. پاترسف (Potresov).

۳۷- زاریا (Zaria «سحر»)، مجله تئوریک - سیاسی مارکسیستی بود که در سالهای ۱۹۰۱-۲ در اشتوتگارت توسط هیئت تحریریه ایسکرا منتشر می شد. چندین مقاله از لنین در آن به چاپ رسید. روی هم رفته ۴ شماره زاریا، در سه جلد، منتشر گردید.

۳۸- گوبرنیا (Gubernia)، یویزد (Uyezd)، ولوست (Volost)، واحدهای منطقه ای اداری روسیه بود. گوبرنیا، بزرگترین اینان خود به چند یویزد و هر یویزد به نوبه خود به چند ولوست تقسیم می شد. این سیستم تقسیم بندی تا سالهای ۱۹۲۹-۳۰، که سیستم جدید تقسیم بندی کشوری برقرار شد، ادامه یافت.

* ۳۹- قابل توجه یکی از طرفداران زیرک «ایسکرای نو». شاید به ما بگویند که مبارزه پرشور پرولتاریا بدون هر گونه شرطی سرانجام باعث می شود که ثمرات پیروزی توسط بورژوازی به غارت رود. در پاسخ این سؤال را مطرح می کنیم، به جز نیروی مستقل پرولتاریا، چه ضمانتی برای تحقق شروط وی ممکن است وجود داشته باشد؟

۴۰- استروو (Struve)، رجوع کنید به توضیح ۲۴.

* ۴۱- نمونه دیگری از سخنان خشک آرکادی نیکولایویچ: «میل وافر و فزاینده دمکراتیک مردم به مفهوم دست نخورده آزادی مبتنی بر قانون اساسی، عاری از هر گونه دام های ایدئولوژیک و بقایای تاریخ گذشته نمی تواند از نظر کسی که در سالهای اخیر شاهد زندگی عمومی روسیه بوده است دور بماند. این میل وافر، نتیجه تکامل یک روند طولانی تغییرات ملکولی داخل گرایش دمکراتیک و مسخ «اوبیدی آن» (Ovedian) بود. گرایشی که رنگهای گوناگون آن، نظر و توجه نسلهای متعددی را طی دو دهه اخیر به خود جلب نموده است.» جداً افسوس که این واقعیت ندارد، زیرا ایده آزادی از ایده آلیسم پاک نیست و برعکس با آخرین ایده آلیسم فیلسوفهای دمکراسی بورژوازی (بولگاکف، بردایف، نوگورودتسف و دیگران، رجوع کنید به «مسائل ایده آلیسم» و «راه جدید») رنگریزی شده است. و باز افسوس که تمام این مسخ «اوبیدی آن» رنگارنگ استارور، تروتسکی و مارتف، میل بکر آنان را به استفاده از عبارات پرطمطراق ادبی بازگو می نماید.

* ۴۲- رجوع کنید به سرمقاله دوم «نامه ای به سازمانهای حزبی» که به همان ترتیب مخفیانه منتشر شد («ویژه اعضای حزب»)، گرچه اصلاً مخفی نیست. بسیار آموزنده است که این پاسخ کل هیئت تحریریه را با جزوه «مخفی» پلخانف، «درباره تاکتیکهای ما نسبت به مبارزه بورژوازی لیبرال علیه تزاریسم» (ژنو ۱۹۰۵، نامه ای به کمیته مرکزی ویژه اعضای حزب)، مقایسه کنید. امیدواریم بعدها هر دوی این آثار را بررسی کنیم.

۴۳- کنت «ویته» (Witte)، وزیر صنایع روسیه در سال ۱۸۹۶.

۴۴- دن. شیف (Shipov)، لیبرال معتدل و یکی از رهبران جنبش «زمستوو» در سالهای ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۰ و حزب ضدانقلابی «اکتبريست». در سال ۱۹۰۵، شیف برنامه سیاسی خود را با شرایط تحمیلی پلیس وفق داد.

۴۵- «ناشاژین» (Nasha Zhizn «زندگی ما»)، «ناشی دنی» (Nashi Dni «ایام ما»)، «سین اتچستوا» (Syn Otechestva «فرزندان میهن»)، «روسکی ودمستی» (Russkyie «Vedomosti «نگارنده روس»).

۴۶- پرولتری (Proleterii «پرولترها»)، هفته نامه زیر زمینی بلشویکها و ارگان مرکزی حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه که بر اساس تصمیم کنگره سوم حزب بنیان گذاری شد. این هفته نامه، که لنین سردبیر آن بود، از ماه مه تا نوامبر ۱۹۰۵ در ژنو، مجموعاً ۲۶ شماره منتشر شد.

۴۷- این نامه را لنین در اوایل نوامبر ۱۹۰۵، در استکهلم، هنگام مراجعت از تبعید به روسیه نوشت.

۴۸- نوایاژیزن (Novaya Zhizn «زندگی جدید») اولین روزنامه علنی بلشویکها، که از ۲۷ اکتبر (۹ نوامبر) تا ۳ دسامبر (۱۶) ۱۹۰۵، روزانه در سن پترزبورگ منتشر می شد. لنین در بدو بازگشتش به روسیه، در اوایل نوامبر ۱۹۰۵، سردبیر این نشریه شد. نشریه، عملاً ارگان مرکزی ح.ک.س.د.ر بود. و.و. وروسکی، ام.اس. اولمنیسکی و آ.و. لوناچارسکی، از نزدیک با این نشریه همکاری می کردند و ماکسیم گورکی برای آن مقاله می نوشت و کمکهای مالی قابل توجه، عرضه می داشت.

علیرغم مزاحمتهای مکرر، تیراژ این روزنامه نزدیک به ۸۰۰۰۰ در روز بود. ۱۵ شماره از جمعاً ۲۷ شماره آن ضبط و از بین برده شد. این روزنامه بعد از شماره ۲۷، توسط دولت بسته شد و شماره ۲۸ که آخرین شماره آن بود، بطور مخفی منتشر شد.

۴۹- «مرتجعین سیاه» (Black Hundreds) گروههایی از سلطنت طلبان که توسط پلیس تزاری، برای جنگیدن علیه جنبش انقلابی سازمان داده شده بودند. «مرتجعین سیاه» انقلابیون را ترور می کردند، روشنفکران مترقی را مورد حمله قرار داده و قتل عام یهودیان را سازمان می دادند.

۵۰- اشاره به اعتصاب سیاسی سراسری روسیه در اکتبر ۱۹۰۵.

۵۱- «اتحاد اتحادیه ها» (Union of Unions) یک سازمان سیاسی روشنفکران لیبرال بورژوا، که در ماه مه ۱۹۰۵، با نخستین کنگره ۱۴ انجمن حقوقدانان، نویسندگان، اطباء، مهندسين، معلمان و غیره، شکل گرفت. کنگره خواستار تشکیل مجلس مؤسسان با انتخابات آزاد بود. «اتحاد»، در ژوئیه ۱۹۰۵، تحریم «دومای بولجین» را اعلام کرد؛ ولی دیری نپایید که این موضع را ترک کرد و تصمیم به شرکت در انتخابات دوما گرفت. نزدیک به اواخر ۱۹۰۶، «اتحاد» از هم پاشیده شد.

۵۲- در روز نهم ژانویه ۱۹۰۵، نظامیان به دستور تزار، به روی تظاهرات صلح آمیز کارگران بی سلاح سن پترزبورگ، که با زنها و بچه هایشان به قصد تقدیم عریضه ای به تزار، که وضعیت غیرقابل تحمل و بی حقوقی ایشان را توضیح می داد، آتش گشودند. این قتل عام کارگران بی سلاح، موجی از اعتصابات سیاسی توده ای و تظاهرات با شعار «نابود باد استبداد» را در سرتاسر روسیه برانگیخت. وقایع نهم ژانویه، نشانه شروع انقلاب ۷-۱۹۰۵ بود.

۵۳- «اتحادیه سراسری دهقانان روسیه» (All Russian Peasant Union) سازمانی دمکراتیک - انقلابی بود که در ۱۹۰۵، بنا نهاده شد. برنامه و تاکتیکهای آن در کنگره های اول و دوم آن، که در اوت و نوامبر ۱۹۰۵ در مسکو تشکیل شد، تهیه گردید. «اتحادیه» خواستار آزادی سیاسی و تشکیل بلاواسطه مجلس مؤسسان شد و تاکتیک تحریم دومای اول را برگزید. برنامه ارضی آن، الغای مالکیت خصوصی زمین و واگذاری بدون غرامت زمینهای متعلق به صومعه و کلیسا و زمینهای خالصه و دولتی را به دهقانان خواستار بود. «اتحادیه» یک سیاست نیم بند و نامنظمی را دنبال می کرد؛ در حالی که خواستار الغای مالکیت مستغلات بود، به پرداخت غرامت محدود به مالکان، رضایت می داد. «اتحادیه» از همان ابتدا هدف حملات پلیس قرار گرفت و اواخر ۱۹۰۶، از بین رفت.